

پیام امام

امیر المؤمنین علیه السلام

شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

جلد سیزدهم

کتابخانه کهنه سال



آیه الله العظمی مکارم شیرازی

با همکاری
جمعی از فضلا و دانشمندان

فهرست‌نویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع).

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

پیام امام امیرالمؤمنین (ع): شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان. - قم: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع). - ۱۳۹۰.

ISBN: 978-964-533-044-1

ج. (دوره)

ISBN: 978-964-533-160-1

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه.

ج. ۱۳ (چاپ اول: ۱۳۹۰)

۱. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - نهج البلاغه - نقد و تفسیر. ۲. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - گفتار حکیمانه. ۳. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - کلمات قصار. الف. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. ب. عنوان. ج. عنوان: نهج البلاغه. شرح. د. عنوان: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه.

۲۹۷/۹۵۱۵

۹ پ ۲۸ / ۰۲ / ۷۴

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:
محمدرضا آشتیانی - محمدجواد ارسطا - سعید داودی - احمد قدسی
و سید عبدالمهدی توکل

ناشر برتر
نوزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

پیام امام امیرالمؤمنین (ع) / ج ۱۳

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۸۲۳ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۰

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۰-۱



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۷۷۳۲۴۷۸ - دورنگار: ۷۸۴۰۰۹۹

www.imamalipub.ir

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

الْجُودُ حَارِسُ الْأَعْرَاضِ، وَالْحِلْمُ فِدَامُ السَّفِيهِ، وَالْعَفْوُ زَكَاةُ الظُّفْرِ،
وَالسُّلُو عِوَضُكَ مِمَّنْ غَدَرَ، وَالِاسْتِشَارَةُ عَيْنُ الْهِدَايَةِ. وَقَدْ خَاطَرَ
مَنْ اسْتَغْنَى بِرَأْيِهِ. وَالصَّبْرُ يُنَاضِلُ الْحَدِثَانَ، وَالْجَزَعُ مِنْ أَعْوَانِ
الزَّمَانِ. وَأَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى. وَكَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ! تَحْتَ
هَوَى أَمِيرٍ وَمِنْ التَّوْفِيقِ حِفْظُ التَّجَرُّبَةِ، وَالْمَوَدَّةُ قَرَابَةُ مُسْتَفَادَةٍ
وَلَا تَأْمَنَنَّ مَلُولًا.

امام علیؑ فرمود:

بخشش حافظ آبروهاست و حلم دهان‌بند سفيه است و زکات پیروزی،
عفو است و دوری و فراموشی کیفر پیمان‌شکنان است و مشورت عین هدایت
است و آن‌کس که به رأی خود قناعت کند خویشتن را به خطر افکنده است
و صبر با مصائب می‌جنگد و جزع و بی‌تابی به حوادث دردناک زمان کمک می‌کند
و برترین بی‌نیازی ترک آرزوهاست و چه بسیار عقل‌ها که در چنگال
هوا و هوس‌های حاکم بر آنها اسیرند و حفظ تجربه‌ها بخشی از موفقیت است

و دوستی، نوعی خویشاوندی اکتسابی است و به انسانی که ملول و رنجیده
خاطر است اعتماد مکن.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در کتاب مصادر، این سخنان حکیمانه به صورت پراکنده در بسیاری از کتب آمده است؛ از جمله در تحف العقول، روضة کافی، ادب الدنيا والدين، سراج الملوك، غرر الحکم، دستور معالم الحکم، نهایة الارب و کتب دیگر. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۲).

شرح و تفسیر

مجموعه اندرزهای گرانبها

امام علیه السلام در این مجموعه اندرزهای گرانبها که هر کدام از آن‌ها گوهر پرارزشی است، به بخش‌های مهمی از فضایل اخلاقی اشاره فرموده است؛ همان فضایی که دنیا و آخرت انسان را آباد می‌کند و جامعه بشری را از گرفتار شدن در امواج بلا حفظ می‌نماید. این مجموعه در سیزده جمله بیان شده است.

نخست می‌فرماید: «بخشش حافظ آبروهاست»؛ (الْجُودُ حَارِسُ الْأَعْرَاضِ). روشن است که بسیاری از مردم به علت حسد یا تنگ‌نظری، در مقام عیب‌جویی بر می‌آیند و به بهانه‌های مختلف آبروی اشخاص را بر باد می‌دهند؛ ولی هنگامی که انسان دستش به جود و بخشش باز باشد، عیب‌جویان ساکت می‌شوند و حاسدان خاموش می‌گردند.

مرحوم «شوشتری» در شرح نهج البلاغه خود در اینجا دو جمله جالب از بعضی از اندیشمندان نقل کرده است در یک مورد چنین آورده: «كَفَى بِالْبَخِيلِ عَارًا أَنْ اسْمَهُ لَمْ يَقَعْ فِي حَمْدٍ قَطُّ وَ كَفَى بِالْجَوَادِ مَجْدًا أَنْ اسْمُهُ لَمْ يَقَعْ فِي ذَمٍّ قَطُّ؛ این عار و ننگ برای بخیل کافی است که هرگز هیچ کس او را نمی‌ستاید و این مجد و بزرگواری برای سخاوتمند کافی است که هرگز نام او در مذمتی واقع نمی‌شود».

در موردی دیگر از اندیشمندی نقل می‌کند که می‌گفت: «لَا أَرُدُّ سَائِلًا إِلَّا مَا هُوَ

كَرِيمٌ أَشَدُّ خَلَّتَهُ أَوْ لَيْتِمٌ أَشْتَرِي عَرْضِي مِنْهُ؛ من هیچ درخواست کننده‌ای را رد نمی‌کنم؛ یا آدم خوب و نیامندی است که نیازمندی‌اش را برطرف کرده‌ام و یا انسان لئیم و پستی است که آبرویم را به این وسیله حفظ کرده‌ام.^۱

آن‌گاه امام در دومین جمله از این کلام حکیمانه می‌فرماید: «حلم دهان‌بند سفیه است»؛ (وَالْحِلْمُ فِدَامُ السَّفِيهِ).

«فدام» به معنای دهان‌بند و گاه به معنای پارچه‌ای است که مایعی را با آن صاف می‌کنند و در اینجا همان معنای اول اراده شده است.

در مورد عکس العمل در مقابل سخنان ناموزون سفیهان و ایرادهای بی‌دلیل آنان و توقعات بی‌جای آنها در قرآن و احادیث دستور به حلم داده شده است که در بحث‌های گذشته نیز درباره آن سخن گفته شد. امام (علیه السلام) در اینجا تعبیر زیبایی را به کار برده و آن تعبیر «فدام» و دهان‌بند است. گاه حیواناتی را که گاز می‌گیرند یا غذاهایی را که نباید بخورند می‌خورند دهان‌بند می‌زنند. بهترین راه مقابله با سفیهان استفاده از دهان‌بند حلم است و گر نه گفتن یک جمله در برابر آنها گاه سبب می‌شود ده جمله ناموزون دیگر بگویند و اضافه بر آن، انسان با این گفت‌وگو هم سطح آنها قرار می‌گیرد و ارزش خود را از دست می‌دهد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که می‌فرماید: «إِنَّ مَنْ جَاوَبَ السَّفِيَةَ وَكَافَتْهُ قَدْ وَضَعَ الْحَطَبَ عَلَى النَّارِ؛ کسی که با سفیه مقابله کند و پاسخ او را دهد گوئی هیزم بر آتش می‌نهد».^۲

در حدیث دیگری که از امیرمؤمنان (علیه السلام) در غررالحکم نقل شده است می‌خوانیم: «الْحِلْمُ جِبَابٌ مِنَ الْآفَاتِ؛ حلم حجابی است در برابر آفت‌ها». (ویکی از آفت‌ها مزاحمت‌های سفیهانه است).

۱. بهج الصبابة، ج ۱۴، ص ۵۰۵.

۲. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۴۲۲.

در سومین نکته می‌فرماید: «زکات پیروزی عفو است»؛ (وَالْعَفْوُ زَكَاةُ الظَّفْرِ). به یقین، هر موهبتی که از سوی خدا به انسان داده می‌شود زکاتی دارد؛ یعنی بهره‌ای از آن باید به دیگران برسد. پیروزی نیز موهبت بزرگی است و بهره‌ای که از آن به دیگران می‌رسد عفو از دشمن خطاکار است. البته بارها گفته‌ایم این عفو در جایی مطلوب است که باعث جسور شدن شخص خطاکار نگردد. در حکمت یازدهم همین معنا به صورت دیگری آمده بود: «إِذَا قَدَّرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ»؛ هنگامی که بر دشمن پیروز شدی عفو را شکرانه این پیروزی قرار بده» البته ادای زکات هم نوعی شکرگزاری است.

در چهارمین نکته می‌فرماید: «دوری و فراموشی کیفر پیمان‌شکنان است»؛ (وَالسُّلُوُ عَوَضُكَ مِمَّنْ غَدَرَ).

«سُلُو» (بر وزن غلو) به معنای فراموش کردن و غافل شدن و تسلی خاطر پیدا کردن است.

در برابر کسانی که پیمان خود را با انسان می‌شکنند دو گونه عکس‌العمل ممکن است نشان داد: نخست اقدام متقابل و پیمان‌شکنی در مقابل پیمان‌شکنی و به بیان دیگر درگیری و ادامه مبارزه و جنگ است و راه دیگر این که انسان آنها را از صفحه زندگی خود حذف کند و برای همیشه به فراموشی بسپارد و این مجازاتی است سنگین‌تر برای این افراد، زیرا نه تنها یک دوست وفادار را از دست داده‌اند، بلکه دیگران هم که از این رخداد باخبر شوند از پیمان‌شکن فاصله می‌گیرند.

در پنجمین نکته به مسئله مهم سرنوشت‌ساز انسان‌ها اشاره می‌کند و می‌فرماید: «مشورت عین هدایت است»؛ (وَالِاسْتِشَارَةُ عَيْنُ الْهِدَايَةِ).

می‌دانیم مشورت سبب راه یافتن به مقصود است؛ ولی تعبیر به «عین» خواه به

معنای اتحاد باشد، یا به معنای چشم و یا چشمه، نشان می‌دهد که رابطه بسیار نزدیکی میان مشورت و هدایت است. چرا چنین نباشد در حالی که مشورت عقول دیگران را به عقل انسان می‌افزاید و انسان از تجارب و اطلاعات دیگران بهره‌ها می‌گیرد که بر هیچ کس پوشیده نیست. در بحث‌های گذشته نیز کرارا درباره اهمیت مشورت و تأکید قرآن و روایات اسلام بر آن سخن گفته‌ایم. (به شرح حکمت ۱۶۱ و ۱۱۳ و ۵۴ و عهدنامه مالک اشتر (۵۳) و غیر آن مراجعه شود).

در ششمین نکته نکته پنجم را به نحو دیگری تأکید می‌کند و می‌فرماید: «آن کس که به رأی خود قناعت کند خویشتن را به خطر افکنده است»؛ (وَقَدْ خَاطَرَ مَنِ اسْتَعْنَى بِرَأْيِهِ).

زیرا ضریب خطا در یک انسان بسیار زیاد است؛ خطاهایی که گاه آبروی وی را بر باد می‌دهد، یا اموال انسان را آتش می‌زند و یا جان او را به خطر می‌افکند؛ ولی ضریب خطا در کسانی که اهل مشورتند هر اندازه طرف‌های مشورت بیشتر و آگاه‌تر باشند کمتر است. چرا انسان خود را از این نعمت خداداد که هزینه‌ای نیز بر دوش او ندارد محروم سازد.

درباره خطرات استبداد به رأی که تعبیر دیگری از استغنائی به رأی است نیز در روایات اسلامی و بحث‌های گذشته نهج البلاغه مطالب قابل توجهی ذکر شده است (به شرح حکمت ۱۶۱ از همین کتاب مراجعه شود).

در هفتمین نکته می‌فرماید: «صبر با مصائب می‌جنگد»؛ (وَالصَّبْرُ يُنَاضِلُ الْجِدْثَانَ).

«جدثان» به معنای حوادث ناراحت‌کننده و ناگواری است که در زندگی انسان خواه ناخواه رخ می‌دهد و هر کس به نوعی به یک یا چند نمونه از این حوادث گرفتار است. آنچه می‌تواند تأثیر این حوادث را بر وجود انسان خنثی کند تا از

پای در نیاید همان صبر و شکیبایی و استقامت است.

و در مقابل آن جزع و بی‌تابی است که امام علیه السلام در هشتمین نکته به آن اشاره کرده می‌فرماید: «جزع و بی‌تابی به حوادث دردناک زمان کمک می‌کند»؛ (وَالْجَزَعُ مِنْ أَعْوَانِ الزَّمَانِ).

اشاره به این‌که گذشت زمان قوای انسان را تدریجاً تحلیل می‌دهد و هر نفسی قدمی به‌سوی مرگ است؛ ولی جزع و بی‌تابی سبب تشدید آثار آن می‌شود ای بسا عمر هفتاد ساله را به نصف تقلیل می‌دهد، بنابراین همان‌گونه که صبر و شکیبایی با حوادث تلخ می‌جنگد و انسان را در برابر آنها استوار می‌دارد جزع و بی‌تابی به کمک آن حوادث می‌شتابد و آثار آن را در وجود انسان عمیق و عمیق‌تر می‌سازد.

در کلام حکمت‌آمیز ۱۸۹ این جمله پرمعنا آمده بود که می‌فرمود: «مَنْ لَمْ يُنْجِه الصَّبْرُ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ»؛ کسی که صبر و شکیبایی او را نجات ندهد جزع و بی‌تابی او را هلاک خواهد ساخت».

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «لَوْ لَا أَنَّ الصَّبْرَ خُلِقَ قَبْلَ الْبَلَاءِ يَنْفَطِرُ الْمُؤْمِنُ كَمَا تَنْفَطِرُ الْبَيْضَةُ عَلَى الصَّفَا؛ اگر صبر و شکیبایی قبل از بلا آفریده نشده بود افراد با ایمان در برابر حوادث ناگوار از هم متلاشی می‌شدند همان‌گونه که تخم مرغ با اصابت به سنگ متلاشی می‌شود».^۱

اضافه بر این آثار مادی که مترتب بر صبر و جزع می‌شود از نظر معنوی نیز هلاکت دیگری دامنگیر افرادی می‌کند که در برابر حوادث بی‌تابی و جزع می‌کنند و آن این‌که اجر آنها را ضایع می‌سازد در حالی که صابران اجر و پاداش فراوانی دارند.

در همین زمینه در روایت پرمعنایی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِذَا دَخَلَ

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۷۵.

الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ كَانَتْ الصَّلَاةُ عَنْ يَمِينِهِ وَالزَّكَاةُ عَنْ يَسَارِهِ وَالْبِرُّ مُظِلٌّ (مُطْلٌ) عَلَيْهِ وَيَتَنَحَّى الصَّبْرُ نَاحِيَةً، فَإِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ يَلْيَانِ مُسَائِلَتَهُ قَالَ الصَّبْرُ لِلصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْبِرِّ: دُونَكُمْ صَاحِبُكُمْ فَإِنْ عَجَزْتُمْ عَنْهُ فَأَنَا دُونُهُ؛ هنگامی که فرد باایمان را در قبر می گذارند نماز در طرف راست و زکات در طرف چپ او و کارهای نیک مشرف بر او می شوند و صبر در گوشه ای قرار می گیرد و چون دو فرشته مأمور سؤال وارد می شوند صبر به نماز و زکات و کارهای نیک می گوید به یاری دوستان بشتابید اگر شما از یاریش ناتوان شدید من یاریش می کنم.^۱

افزون بر اینها بی تابی غالباً سبب رسوایی انسان می شود و نشان می دهد که او آدمی کم ظرفیت و بی استقامت است به همین دلیل در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «قِلَّةُ الصَّبْرِ فَضِيحَةٌ؛ کمی صبر و شکیبایی اسباب فضیحت و رسوایی است».^۲ ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که خدای متعال برای این که انسان در برابر حوادث فوق العاده سخت از پای در نیاید صبر را در وجود او آفریده به همین دلیل نگاه می کنیم هنگامی که مثلاً مادری بهترین فرزند عزیزش را از دست می دهد چنان بی تابی می کند که خود را به زمین و دیوار می کوبد؛ اما با گذشت زمان کم کم آرامش بر او مسلط می شود و غالباً بعد از چندین روز یا چند هفته به حال عادی در می آید و اگر این صبر خداداد نبود و آن حالت نخستین ادامه پیدا می کرد در مدت کوتاهی از بین می رفت.

نهمین نکته همان چیزی است که در حکمت ۳۴ آمده، می فرماید: «برترین بی نیازی ترک آرزوهاست»؛ (وَأَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْأَمْنَى).

به یقین کسانی که آرزوهای دور و دراز دارند و غالباً به تنهایی به آن نمی رسند دست حاجت به سوی این و آن دراز می کنند و با این که ممکن است

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۹۰، ح ۸.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۷.

سرمایه‌دار بزرگی باشند همیشه نیازمند و محتاجند، چرا که دامنه آرزوها بسیار گسترده است، حال اگر انسان خط باطل بر این آرزوهای دور و دراز بکشد ثروتمند و سرمایه‌دار معتبری خواهد شد، زیرا به هیچ کس محتاج نخواهد بود. در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «تَجَنَّبُوا الْمُنَى فَإِنَّهَا تُدْهِبُ بِهِجَةَ مَا خُوِّلْتُمْ وَتَسْتَصْغِرُونَ بِهَا مَوَاهِبَ اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَكُمْ وَتُعْقِبُكُمْ الْحَسَرَاتِ فِيمَا وَهَمْتُمْ بِهِ أَنْفُسَكُمْ؛ از آرزوهای دور و دراز بپرهیزید که شادابی و نشاط نعمت‌هایی را که به شما داده از بین می‌برد و به سبب آن مواهب الهی در نزد شما کوچک می‌شود و حسرت فراوانی به سبب اوهام باطله‌ای که داشته‌اید به شما دست می‌دهد».^۱ آن‌گاه در دهمین نکته به سراغ غلبه هواپرستی بر بسیاری از انسان‌ها رفته می‌فرماید: «چه بسا عقل‌ها که در چنگال هوا و هوس‌های حاکم بر آنها اسیرند؛ (وَكَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ).

می‌دانیم خداوند دو نیرو به انسان بخشیده است: یکی نیروی عقل که خوب و بد را با آن تشخیص می‌دهد و راه و چاه را می‌شناسد و دیگری انگیزه‌های مختلف نفسانی است که آن هم در حد اعتدال برای بقای انسان ضروری است؛ خواه علائق جنسی باشد یا علاقه به مال و ثروت و مقام و قدرت؛ اما هنگامی که این انگیزه‌ها طغیان کنند و به صورت هوا و هوس سرکش درآیند، عقل را در چنگال اسارت خود می‌گیرند به گونه‌ای که گاه از تشخیص واضح‌ترین مسائل باز می‌ماند و گاه دست به کارهایی می‌زند که یک عمر باید جریمه و کفاره آن را بپردازد. به همین دلیل در آیات قرآن و روایات اسلامی هشدار زیادی به این موضوع داده شده است.

قرآن مجید می‌گوید: «﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَحَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾؛ آیا

دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر این که شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای قرار داده است؟! با این حال، غیر از خدا چه کسی می‌تواند او را هدایت کند؟! آیا متذکّر نمی‌شوید؟!^۱

در حدیثی از امیرمؤمنان (علیه السلام) در غررالحکم می‌خوانیم: «غَلَبَةُ الْهَوَى تُفْسِدُ الدِّينَ وَالْعَقْلَ؛ غلبه هوای نفس هم دین انسان را فاسد می‌کند و هم عقل او را».^۲ نیز در حدیث دیگری در همان کتاب از همان بزرگوار نقل شده است که فرمود: «حَرَامٌ عَلَى كُلِّ عَقْلٍ مَغْلُولٍ بِالشَّهْوَةِ أَنْ يَنْتَفِعَ بِالْحِكْمَةِ؛ بر تمام عقل‌هایی که در چنگال شهوت اسیرند حرام است که از علم و دانش بهره‌مند شوند».^۳

به یقین عقل‌ها متفاوت‌اند؛ بعضی به اندازه‌ای نیرومندند که هیچ انگیزه‌ای از هوای نفس نمی‌تواند بر آن چیره شود و گاه چنان ضعیف است که با مختصر طغیان شهوت از کار می‌افتد، همان‌گونه که هوای نفس نیز درجات و مراتب مختلفی دارد و بدترین چیز آن است که حاکمان یک جامعه عقلشان در اسارت هوای نفسشان قرار گیرد و جامعه را به سوی بدبختی پیش برند و دین و دنیای مردم را ملعبه هوای نفس سازند. در این زمینه مرحوم مغنیه در شرح نهج‌البلاغه خود داستان عجیب و تکان‌دهنده‌ای از ابن خلکان در کتاب وفيات الاعیان در شرح حال قاضی ابویوسف که از علمای اهل سنت و از دوستان ابوحنیفه بود نقل می‌کند که عیسی بن جعفر (از فرزندان منصور دوانیقی) کنیز بسیار زیبایی داشت که هارون الرشید دلباخته او شد. هارون از عیسی خواست که آن کنیز را به او ببخشد یا بفروشد. عیسی که علاقه‌مند به آن کنیز بود نپذیرفت و گفت: من

۱. جائیه، آیه ۲۳.

۲. غررالحکم، ج ۸۱۷.

۳. همان، ج ۸۳۹.

سوگند یاد کرده‌ام به طلاق و عتاق (منظور طلاق همه همسران و آزادی تمام بردگان خود) و صدقه دادن جمیع اموالم اگر آن را به کسی بفروشم یا ببخشم. (اهل سنت معتقد بودند که اگر کسی چنین سوگندی یاد کند و مخالفت کند تمام اموال او صدقه می‌شود و تمام زنانش از او جدا و کنیزان و غلامانش آزاد می‌گردند مطلبی که در فقه شیعه شدیداً با آن مخالفت شده است). هارون الرشید او را تهدید به قتل کرد او تسلیم شد ولی مشکل قسم بر فکر او سنگینی می‌کرد. هارون گفت: من مشکل را حل می‌کنم. به دنبال ابویوسف فرستاد و گفت: یک راه حل شرعی برای این مسئله پیچیده جهت من پیدا کن. ابویوسف به عیسی بن جعفر گفت: راه حلش این است که نصف آن را به هارون ببخشی و نصف آن را به او بفروشی و در این صورت مخالفتی با سوگندت نکرده‌ای، زیرا نه تمامش را فروخته‌ای و نه تمامش را بخشیده‌ای. عیسی بن جعفر این کار را انجام داد (و نیمی از آن کنیز را به صد هزار دینار به هارون فروخت و نیم دیگر را به او بخشید) و کنیز را برای هارون الرشید بردند در حالی که هنوز در مجلس خود نشسته بود. هارون به ابویوسف گفت: یک مشکل دیگر باقی مانده است. ابویوسف گفت: کدام مشکل؟ گفت: این کنیز قبلاً با صاحبش آمیزش داشته و باید یکبار عادت ماهانه شود و پاک گردد (تا عده او به سر آید) سپس اضافه کرد: به خدا سوگند (چنان دیوانه این کنیزم که) اگر امشب را با او به سر نبرم روح از تنم جدا می‌شود. ابویوسف گفت: آن هم راه دارد. او را آزاد کن و سپس او را بعد از آزادی به عقد خود درآور، زیرا فرد آزاد عده‌ای ندارد. هارون او را آزاد کرد و او را به نکاح خود درآورد (و با نهایت تأسف) تمام اینها در یک ساعت قبل از آنکه هارون الرشید از جای خود برخیزد انجام شد.

آری هم حاکمان هواپرست و هم مفتیان دنیاپرست این‌گونه با احکام خدا

بازی می‌کردند.^۱

سپس در یازدهمین نکته به مسئله مهم دیگری اشاره کرده می‌فرماید: «حفظ تجربه‌ها بخشی از موفقیت است»؛ (وَمِنْ التَّوْفِيقِ حِفْظُ التَّجَرِبَةِ).

منظور از تجربه در اینجا مفهوم عام آن است و تجربه‌های شخصی و تجارب دیگران را شامل می‌شود و تعبیر به «مِنْ التَّوْفِيقِ» اشاره به این است که انسان قسمت مهمی از موفقیت خود را در کارها، از تجربه‌های پیشین خود و تجارب دیگران استفاده می‌کند و در واقع انباشته شدن تجربه‌ها بر یکدیگر سبب موفقیت در تمام زمینه‌های علمی و سیاسی و اجتماعی و اخلاقی است و آن کس که خود را از تجربه‌های دیگران بی‌نیاز بداند و به تجربه‌های پیشین خود اعتنا نکند به یقین گرفتار شکست‌های پی‌درپی خواهد شد.

اساساً بعضی از علوم و دانش‌ها بر اساس تجربه پیشرفت کرده که نام علوم تجربی هم بر آنها نهاده‌اند. از کجا طبیب می‌داند که فلان دارو برای فلان بیماری مؤثر است؟ آیا جز از تجربه‌های خویش و تجربه‌های دیگران استفاده کرده است؟ امروز آزمایشگاه‌ها که ابزار تجربه است در سراسر دنیا در علوم مختلف برپاست و اینها تفسیر روشنی بر کلام امام (علیه السلام) است که می‌فرماید: «حفظ تجربه‌ها بخش مهمی از موفقیت را تشکیل می‌دهد».

قرآن مجید بخش عظیمی از تاریخ اقوام پیشین را برای مسلمانان شرح داده است که فلسفه آن همان استفاده کردن از تجربه زندگی پیشینیان است. گاه می‌فرماید: بروید آثار آنها را در نقاط مختلف زمین ببینید، و عبرت بگیرید.

واژه «توفیق» در استعمالات روایات دو معنا دارد: یک معنای آن همان موفقیت در کارها است که در نکته حکیمانه بالا به آن اشاره شده و معنای دیگر آن آماده شدن وسائل اعم از معنوی و مادی است و این که دعا می‌کنیم: خدایا! ما

۱. وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۳۸۵؛ فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۴۵.

را برای کارهای خیر توفیق عنایت کن؛ یعنی وسایل آن را اعم از روحانی و جسمانی فراهم نما. به یقین آنچه در اختیار ماست باید خودمان فراهم سازیم و آنها را که از اختیار ما بیرون است باید از خدا بخواهیم و این دو معنا به یک حقیقت باز می‌گردند؛ یعنی هر دو توفیقات الهی و حفظ تجربه‌ها سبب موفقیت است.

در روایات اسلامی درباره اهمیت تجربه تعبیرات بسیار جالبی دیده می‌شود. از جمله در حدیثی از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌خوانیم: «الْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ؛ عقل همان حفظ تجربه‌هاست».^۱ و در جای دیگر: «الْعَقْلُ غَرِيزَةٌ تَزِيدُ بِالْعِلْمِ بِالتَّجَارِبِ؛ عقل غریزه‌ای (الهی) است که با علم و دانش و تجربه افزایش می‌یابد».^۲

استفاده کردن از تجارب پیشینیان مخصوصاً برای زمامداران و سیاست‌مداران از اهم امور است تا آنجا که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «لَا يَطْمَعَنَّ ... وَلَا الْقَلِيلُ التَّجْرِبَةُ الْمُعْجَبُ بِرَأْيِهِ فِي رِئَاسَةٍ؛ افراد کم تجربه که تنها به آرای خود تکیه می‌کنند هرگز در ریاست موفق نخواهند شد».^۳

در بحث‌های گذشته نهج البلاغه نیز بارها امام (علیه السلام) بر اهمیت استفاده از تجربه‌ها تأکید فرموده است؛ از جمله در خطبه ۱۷۶ که در آن مواعظ بسیار سودمندی آمده است، با قاطعیت می‌فرماید: «وَمَنْ لَمْ يَنْفَعَهُ اللَّهُ بِالْبَلَاءِ وَالتَّجَارِبِ لَمْ يَنْتَفِعْ بِشَيْءٍ مِنَ الْعِظَةِ؛ آن کس که خدا او را به وسیله آزمون‌ها و تجربه‌ها بهره‌مند نسازد از هیچ پند و اندرز سود نخواهد برد».^۴

در عهدنامه مالک اشتر نیز بر این امر تأکید شده بود، امام (علیه السلام) در خطاب به

۱. غررالحکم، ج ۱۰۱۴۰.

۲. همان، ج ۴۴۳.

۳. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۱۹۰.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

مالک اشتر در مورد انتخاب کارمندان و اداره کنندگان حکومت می‌فرماید: «وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجَرِبَةِ وَالْحَيَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ؛ و از میان آنها افرادی را برگزین که دارای تجربه و پاکی روح باشند و از خانواده‌های صالح و پیشگام و با سابقه در اسلام باشند».^۱

این در حالی است که امروزه شعارهای زیادی در استفاده کردن از نیروی جوانان داده می‌شود و متأسفانه به گونه‌ای تبلیغ شده که بعضی تصور می‌کنند باید بزرگسالان را از صحنه حکومت و اجتماع کنار گذاشت در حالی که آنها مجموعه‌های عظیمی از تجاربند. حق مطلب این است که تجربه‌های پرارزش بزرگسالان باید با نیرو و نشاط جوانان آمیخته شود تا موفقیت قطعی حاصل شود؛ به طور قطع و یقین نه تنها می‌توان به نیروی جوان قناعت کرد و نه تنها به تجارب بزرگسالان، بلکه این دو مکمل یکدیگرند.

سپس در دوازدهمین نکته حکیمانه به اهمیت دوستان اشاره کرده می‌فرماید: «دوستی، نوعی خویشاوندی اکتسابی است»؛ (وَالْمَوَدَّةُ قَرَابَةٌ مُسْتَفَادَةٌ).

خویشاوندی گاه از طریق طبیعی مثلاً تولد دو فرزند از یک پدر و مادر حاصل می‌شود که این دو به طور طبیعی برادرند؛ ولی گاه انسان با دیگری که هیچ رابطه نسبی با او ندارد چنان دوست می‌شود که همانند برادر یا برتر از برادر پیوند عاطفی با او پیدا می‌کند. این گونه دوستی‌ها نوعی خویشاوندی اکتسابی است.

اسلام آیین دوستی و مودت است و به مسئله دوست صالح آن‌قدر اهمیت داده که در حدیثی از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌خوانیم: «الصَّدِيقُ أَقْرَبُ الْأَقَارِبِ؛ دوست، نزدیک‌ترین خویشاوندان است».^۲ در حدیث دیگری از همان حضرت

۱. نامه ۵۳.

۲. غررالحکم، ج ۸، ۹۴۰۸.

می‌خوانیم: «مَنْ لَا صَدِيقَ لَهُ لَا ذُخْرَ لَهُ؛ کسی که دوستی ندارد اندوخته‌ای (برای مبارزه با مشکلات) ندارد».^۱

تا آنجا که در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «لَقَدْ عَظُمَتْ مَنَزِلَةُ الصَّدِيقِ حَتَّى أَهْلُ النَّارِ يَسْتَغِيثُونَ بِهِ وَيَدْعُونَ بِهِ فِي النَّارِ قَبْلَ الْقَرِيبِ الْحَمِيمِ قَالَ اللَّهُ مُخْبِرًا عَنْهُمْ: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾؛ مقام دوست بسیار والا است تا آنجا که اهل دوزخ از دوست یاری می‌طلبند و او را از درون آتش دوزخ صدا می‌زنند پیش از آنکه نزدیکان پرمحبت خود را صدا بزنند. خداوند در قرآن از آنها چنین خبر داده که می‌گویند: (وای بر ما) ما امروز شفاعت کنندگانی نداریم و نه دوست صمیمی».^۲

سرانجام در سیزدهمین و آخرین نکته گرانها می‌فرماید: «به انسانی که ملول و رنجیده خاطر است اعتماد مکن»؛ (وَلَا تَأْمَنَنَّ مَلُولًا).

دلیل آن روشن است؛ افرادی که به هر دلیل رنجیده خاطر شده‌اند، نشاط عمل در آنها مرده است به همین دلیل نمی‌توان به آنها اعتماد کرد. آنها منتظر بهانه‌ای هستند تا از کار فرار کنند و هرگز نمی‌توان استقامت و پشتکار را که لازمه پیشرفت است از آنها انتظار داشت.

مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود شرح خوبی برای این معنا ذکر کرده و آن داستان جنگ صفین است که بر اثر طولانی شدن جنگ عده زیادی ملول و رنجیده و خسته شده بودند و منتظر بهانه‌ای بودند تا جنگ را رها کنند از این رو به مجرد این‌که دشمن قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها کرد دست از جنگ در آستانه پیروزی‌اش کشیدند.^۳

۱. غرالحکم، ج ۹۴۰۸.

۲. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۶، ح ۱۱. سورة شعراء، آیه ۱۰۰ و ۱۰۱.

۳. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۴ ص ۵۰۸.

گاه ملول در این جمله نورانی به افراد زودرنج تفسیر شده است.^۱ آن هم واقعی است که اعتماد به افراد زودرنج بسیار مشکل است، چرا که در گرماگرم کار و انجام برنامه، ممکن است از اندک چیزی آزرده خاطر شوند و همه چیز را رها سازند. هر کدام از این دو تفسیر را بپذیریم بیان واقعیت انکارناپذیری است و جمع بین هر دو تفسیر در مفهوم کلام امام (علیه السلام) نیز مانعی ندارد.

این سخن را با حدیثی از امام (علیه السلام) که تکمیل کننده کلام بالاست و در غررالحکم آمده پایان می دهیم: «لَا تَأْمَنَنَّ مَلُولًا وَإِنْ تَحَلَّى بِالصِّلَةِ فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْبَرْقِ الْخَاطِفِ مُسْتَمْتَعٌ لِمَنْ يَخُوضُ الظُّلُمَةَ؛ به افراد رنجیده خاطر و زودرنج اعتماد نکن، هرچند دل او را با جایزه‌ای به دست آوری، زیرا برق جهنده (که لحظه‌ای می درخشد و خاموش می شود) در شب تاریک قابل اعتماد نیست».^۲

به راستی اگر انسان از میان تمام کلمات امام (علیه السلام) همین مجموعه فشرده حکیمانه پرمعنا را برنامه زندگی خود قرار دهد، هم در برنامه‌های مادی زندگی پیروز می شود و هم در جنبه‌های معنوی آن، هم می تواند فرد را اصلاح کند و هم جامعه را؛ ولی افسوس که همچون «برق خاطفی» این کلمات نورانی در نظر ما آشکار می شود و چیزی نمی گذرد که آن را به فراموشی می سپاریم و همان مسیر زندگی آمیخته با اشتباهات را ادامه می دهیم.

۱. شرح نهج البلاغه عبده و منهاج البراعة، ذیل حکمت مورد بحث.

۲. غررالحکم، ج ۱۱۳۹.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

عُجِبَ الْمَرْءُ بِنَفْسِهِ أَحَدُ حُسَّادِ عَقْلِهِ.

امام عليه السلام فرمود:

خودپسندی انسان یکی از حسودان عقل اوست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در مصادر، این گفتار گرانبها قبل از نهج البلاغه در کتاب تحف العقول به این گونه آمده است: «أَوَّلُ إِعْجَابِ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ فُسَادُ عَقْلِهِ» و در همان کتاب به صورت دیگری نیز چنین آمده است: «إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ يَدُلُّ عَلَى ضَعْفِ عَقْلِهِ» و بعد از نهج البلاغه در کتاب ربیع الابرار و مطالب السؤل و روض الاخبار نیز آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۳).

شرح و تفسیر

دشمن نیرومند عقل

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به یکی از آثار سوء خودپسندی اشاره کرده، می‌فرماید: «خودپسندی انسان یکی از حسودان عقل اوست»؛ (عُجِبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ أَحَدُ حُسَادِ عَقْلِهِ).

می‌دانیم حسود کسی است که به نعمت‌هایی که به انسان رسیده رشک می‌ورزد و آرزوی زوال آن را دارد و همین امر سبب می‌شود به دشمنی با او برخیزد و هر کاری از دستش ساخته است، در این راه انجام دهد، چهره او را در جامعه نازیبا نشان دهد، عیوب او را فاش سازد، افراد را از طریق شایعه‌پراکنی از وی دور کند و حتی به خانواده و فرزندان او دشمنی ورزد، اگر بتواند، کسب و کار و مقام او را از وی بگیرد و اگر نتواند در مسیر آن مانع تراشی کند.

اینها کارهایی است که یک حسودِ عنود انجام می‌دهد. خودپسندی در برابر عقل انسان نیز همین کارها را انجام می‌دهد؛ قدرت عقل را از انسان می‌گیرد و او را به خطا می‌افکند، عیب انسان را ظاهر می‌سازد، مردم را از او متنفر می‌کند، حتی خانواده او را گرفتار مشکلات می‌کند، جاه و مقام او را متزلزل می‌سازد و گاه اموال و ثروت او را از دستش می‌گیرد، چرا که مردم هرگز حاضر به همکاری با افراد خودپسند و خودخواه نیستند.

بنابراین، این تعبیر که «خودپسندی یکی از حاسدان عقل انسان است»

تعبیری بسیار رساست که تمام نکاتی را که در بالا گفته شد در بر دارد و این است معنای فصاحت و بلاغت که انسان در ضمن عبارت کوتاهی حقایق فراوانی را بیان نماید.

در ضمن تعبیر به «أَحَدُ حُسَادِ عَقْلِهِ؛ یکی از حاسدان عقل» نشان می‌دهد که عقل انسان حاسدان دیگری نیز دارد که از آن جمله هوای نفس و استبداد به رأی و تکبر است و در عوامل ظاهری نیز شراب و مواد مخدر دشمن و حُسدِ عنود عقل‌اند.

درباره آثار خطرناک عجب و خودپسندی در بحث‌های گذشته در گفتار حکیمانۀ ۳۸ (وَأَوْحَشَ الْوَحْشَةَ الْعُجْبُ) و گفتار گرانبهای حکیمانۀ ۱۶۷ (الْإِعْجَابُ يَمْنَعُ مِنَ الْإِزْدِيَادِ) نیز مطالب قابل توجهی آمده است. اساساً عجب و خودپسندی یکی از نشانه‌های جهل و نادانی است و طبق ضرب‌المثل معروف فارسی: «خودپسندی جان من برهان نادانی بود» زیرا انسان با تمام عظمتی که دارد، موجودی ضعیف است؛ یک پشه آلوده به میکروب ممکن است قوی‌ترین انسان‌ها را از پای در آورد و یا به هنگام خوردن و آشامیدن، لقمه و آب گلوگیرش شود و او را خفه کند. بلند مرتبه‌ترین انسان‌ها از نظر مقام ظاهری ممکن است یک شبه مقام خود را از دست بدهد و برترین ثروتمندان در مدت کوتاهی گرفتار ورشکستگی گردد و به خاک سیاه بنشیند. با این حال آیا خودپسندی و خودخواهی دلیل بر نادانی نیست؟ می‌دانیم انسان نادان در معرض هرگونه آفت مادی و معنوی است.

رذیلۀ عجب و خودپسندی سرچشمۀ رذیله‌های دیگر نیز نظیر «تکبر» می‌شود کسی که خویشان را می‌پسندد هنگامی که در برابر دیگران قرار گرفت تکبر می‌ورزد و گاه گرفتار رذیله‌های خودمحوری و انحصارطلبی نیز می‌شود، زیرا وقتی زیاد به خود معتقد شد، همه چیز را برای خود می‌خواهد و در هر

کاری خویش را محور می‌بیند.

در قرآن مجید و روایات اسلامی نیز بحث‌های آموزنده و گسترده‌ای درباره این صفت رذیله آمده است. در آیه ۸ سورة «فاطر» می‌خوانیم: «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛ آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را خوب و زیبا می‌بیند (همانند کسی است که واقع را آنچنان که هست می‌یابد)؟! خداوند هر کس را بخواهد (و مستحق بداند) گمراه می‌سازد و هر کس را بخواهد هدایت می‌کند.

در حدیثی از امیرمؤمنان (علیه السلام) در کتاب تحف العقول آمده است: «الْإِعْجَابُ ضِدُّ الصَّوَابِ وَآفَةُ الْأَلْبَابِ؛ خودپسندی ضد واقع‌بینی است و آفتی است برای عقل‌ها».^۱ تضاد عجب با عقل تا آن حد است که در حدیث دیگری از آن حضرت در غررالحکم می‌خوانیم: «الْمُعْجَبُ لَا عَقْلَ لَهُ»^۲ و در حدیث دیگری آمده است: «الْعُجْبُ رَأْسُ الْجِمَاقَةِ».^۳

در حدیث جالب و پرمعنایی که در ذیل حکمت ۳۸ گذشت این حقیقت منعکس شده است که حضرت مسیح می‌گوید: «من بیماران غیر قابل علاج را درمان کردم و حتی مردگان را به اذن خدا زنده نمودم ولی نتوانستم احمق را درمان کنم و هنگامی که از حضرت سؤال می‌کنند: احمق کیست؟ بارزترین صفت او را عجب و خودپسندی ذکر می‌کند و این اعجاب سبب می‌شود که تمام فضائل را مخصوص خود بداند و تمام حقوق را ویژه خود بشمارد و هیچ حقی برای دیگری قائل نباشد. در آخر آن حدیث آمده است: «فَذَلِكَ الْأَخْمَقُ الَّذِي لَا حِيلَةَ فِي مُدَاوَاتِهِ»؛ این همان احمقی است که راهی برای درمان او نیست».^۴

۱. تحف العقول، ص ۷۴.

۲. غررالحکم، ج ۷۰۹۰.

۳. همان، ج ۷۰۹۶.

۴. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۲۴.

وَقَالَ عَلَيْكَ السَّامِرُ

أَغْضِ عَلَى الْقَذَى وَالْأَلَمِ تَرْضَ أَبَدًا.

امام علی (ع) فرمود:

چشم خود را بر خاشاک رنج‌ها فرو بند تا همیشه راضی باشی.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب تنها منبعی که برای این کلام پرمعنای حکیمانه جز نهج البلاغه نقل کرده غررالحکم آمدی است که در آنجا به جای «وَالْأَلَمِ» «وَالْأَلَمِ» آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۳).

شرح و تفسیر

بهترین راه آرامش

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه‌اش دستور بسیار خوبی برای تحصیل آرامش در زندگی می‌دهد و می‌فرماید: «چشم خود را بر خاشاک و رنج‌ها فرو بند تا همیشه راضی باشی»؛ (أَغْضِ عَلَى الْقَذَى وَالْأَلَمِ تَرْضَ أَبَدًا). «أَغْضِ» از ریشه «اغضاء» به معنای نزدیک کردن پلک‌های چشم به یکدیگر است بی آنکه کاملاً آن را ببندیم، از این رو آن را در فارسی به فرو بستن ترجمه می‌کنند.

«قَذَى» به معنای خاشاک و اشیای ریزی است که در چشم می‌افتد و چشم را ناراحت می‌کند و «أَلَم» به معنای درد و رنج است.

اشاره به این که زندگی انسان در این جهان به هر حال آمیخته با ناراحتی‌هایی است و شاید هیچ کس را نتوان پیدا کرد که از چیزی ناراحت نباشد؛ گاه مشکلاتی برای خود می‌بیند و گاه برای فرزندان و بستگان، یا دوستان، یا همسهریان، یا هموطنان و امثال آن و اگر انسان تاب تحمل هیچ مشکلی را نداشته باشد و در برابر هر مشکلی بی‌تابی و جزع و فرع کند، هرگز رضایت خاطر و آرامش روح پیدا نخواهد کرد، بنابراین انسان باید صبور و شکیبا و دارای تحمل باشد تا بتواند آرامش خود را در زندگی حفظ کند و از حیات خود راضی و از نعمت‌های پروردگار خشنود باشد و گرنه این بی‌تابی‌ها ممکن است سر از

شکایت از پروردگار درآورد و سعادت انسان را بر باد دهد.

در تعدادی از نسخ نهج البلاغه مانند نسخه ابن میثم و منهاج البراعة و همچنین علامه مجلسی در بحارالانوار که مستقیماً از نهج البلاغه نقل کرده‌اند به جای «وَالْأَلَمُ» «وَالْأَلَمُ» آمده است که مفهوم جمله چنین می‌شود: «چشم خود را بر خاشاک فرو بند و گرنه هرگز رضایت خاطر پیدا نخواهی کرد». این نسخه مناسب‌تر به نظر می‌رسد، زیرا چشم فرو بستن از قذی (خاشاک) مفهوم روشنی دارد؛ اما چشم فرو بستن از آلم (درد و رنج) مفهوم مناسبی ندارد. انسان درد و رنج را باید تحمل کند نه آنکه چشم بر آن فرو بندد. اضافه بر این آهنگ جمله نیز با نسخه اخیر مناسب است نه با نسخه قبل.

افزون بر این در نهج البلاغه نیز امام (علیه السلام) تعبیری دارد که مناسب نسخه دوم است آنجا که می‌فرماید: «وَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَذَى وَشَرِبْتُ عَلَى الشَّجَا؛ چشم بر خاشاک فرو بستم و با گلویی که استخوان در آن گیر کرده بود جرعه تلخ حوادث را نوشیدم».^۱

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود شعر مناسبی از یکی از شعرای عرب نقل کرده است که می‌گوید:

إِذَا أَنْتَ لَمْ تَشْرَبْ مِرَاراً عَلَى الْقَذَى ظَمِئْتَ وَأَيُّ النَّاسِ تَصْفُو مَشَارِبُهُ
اگر خاشاک را در آب نوشیدنی خود تحمل نکنی همیشه تشنه خواهی ماند
و کدام انسان است که همیشه نوشابه‌اش صاف باشد.

شاعر دیگری می‌گوید

وَمَنْ لَمْ يَغْمُضْ عَيْنَهُ عَنْ صَدِيقِهِ وَعَنْ بَعْضِ مَا فِيهِ يَمُتْ وَهُوَ عَاتِبٌ
کسی که نسبت به عیوب دوستش اغماض نداشته باشد از دنیا می‌رود در
حالی که دائماً در حال سرزنش کردن است.^۲

۱. خطبه ۲۶.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۳۴.

در حدیثی از مستطرفات سرائر می خوانیم که امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام نقل می کند: «أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلَّه؛ بیشترین بهشتیان افراد کم خرد هستند». راوی عرض می کند: منظورتان ابلهان و افراد مجنون و بیمار است؟ امام علیه السلام می فرماید: «نه» «الَّذِينَ يَتَغَفَّلُونَ عَمَّا يَكْرَهُونَ يَتَبَالَهُونَ عَنْهُ؛ منظورم کسانی است که در برابر عوامل ناراحتی تغافل می کنند و خود را به بی خبری می زنند».^۱

* * *

۱. مستطرفات السرائر، ص ۵۶۶.

وَقَالَ عَلَيْكَ السَّاهِرُ

مَنْ لَانَ عُودُهُ كَثُفَتْ أَغْصَانُهُ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که ساقهٔ درخت وجودش نرم است، شاخه‌هایش فراوان است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در مصادر این کلام حکمت‌آمیز را از کتاب مائنه کلمه جاحظ که سال‌ها قبل از سید رضی می‌زیسته نقل می‌کند و می‌گوید: شبیه آن، بیان دیگری است که از آن حضرت نقل شده که می‌فرماید: «مَنْ لَانَتْ كَلِمَتُهُ وَجَبَتْ مَحَبَّتُهُ» سپس می‌افزاید: این در واقع از ریشه قرآنی «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۳).

شرح و تفسیر

درخت پرشاخه!

امام علی (علیه السلام) در این کلام حکیمانه به نکته مهمی درباره جلب و جذب دوستان و یاران اشاره کرده، می‌فرماید: «کسی که ساقه درخت وجودش نرم است، شاخه‌هایش فراوان است»؛ (مَنْ لَانَ عُودُهُ كَثُفَتْ أَغْصَانُهُ^۱).

«عود» به معنای چوب است؛ خواه از درخت جدا شده یا جزء درخت باشد و در اینجا به معنای ساقه درخت است.

این سخن تعبیری کنایی و لطیفی است و اشاره به این است که افراد متواضع و با محبت دوستان فراوانی را گرد خود جمع می‌کنند و به عکس افراد خشن و غیر قابل انعطاف دوستان را از گرد خود پراکنده می‌سازند.

می‌دانیم شاخه‌ها از کنار ساقه‌ها جوانه می‌زند؛ ساقه‌ای که خشک و کم آب باشد شاخه‌های کمتری از آن می‌روید و ساقه‌ای که نرم است، از گوشه و کنارش شاخه‌های فراوانی می‌روید. نیز قسمت مهمی از درخت را آب تشکیل می‌دهد و رطوبت از عوامل اصلی رویش گیاه است، در حالی که کمبود آب هم درخت را پژمرده می‌کند و هم سبب می‌شود شاخه‌های کمتری از آن بروید. انسان نیز به منزله درختی است که اگر نرمش از خود نشان بدهد و خشونت را کنار بگذارد

۱. «كَثُفَتْ» از ریشه «كَثَافَتْ» به معنای فزونی است.

۲. «أَغْصَان» جمع «عُصْن» بر وزن «غُسْل» به معنای شاخه درخت است.

و محبت را به جای آن بنشانند افراد زیادی به سوی او جذب می شوند در حالی که اگر خشن و انعطاف ناپذیر باشد، نزدیک ترین بستگان و خویشاوندان و دوستان نیز از او فاصله می گیرند. این معنا در قرآن مجید - همان گونه که قبلاً نیز اشاره شده - درباره پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به صورت الگو بیان شده است. در آیه ۱۵۹ سوره «آل عمران» می خوانیم: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ به سبب رحمت الهی در برابر مؤمنان، نرم و مهربان شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند».

جاذبه اخلاقی پیغمبر اکرم و ائمه هدی (علیهم السلام) مصداق روشنی از این گفتار حکیمانه است. در حدیثی درباره پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «كَانَ أَكْرَمُ النَّاسِ وَأَلْيَنُ النَّاسِ ضَحَّاكًا بَسَامًا» پیامبر (صلی الله علیه و آله) کریم ترین و نرمخو ترین مردم، بسیار خنده رو و متبسم بود».^۱

در نامه امام (علیه السلام) به محمد بن ابی بکر آمده است: «وَالنَّاسُ لَهُمْ جَانِبَكَ وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ» در برابر آنها متواضع باش و با چهره گشاده مردم را ملاقات کن».

در حدیث دیگری از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَنْ تَحْرِمُ عَلَيْهِ النَّارُ غَدًا؛ آیا به شما خبر دهم چه کسی آتش دوزخ در فردای قیامت بر او حرام است؟».

عرض کردند: آری یا رسول الله.

فرمود: «الْهَيْئَةُ الْقَرِيبُ اللَّيِّنُ السَّهْلُ؛ کسی که آسان می گیرد و به مردم نزدیک و نرمخوست و سختگیری نمی کند».^۲

اگر حُسن خلق در احادیث سرچشمه فراوانی روزی معرفی شده، یا سبب عمران و آبادی شهرها و فزونی عمرها دانسته شده به همین دلیل است که انسان

۱. کنز العمال، ج ۷، ص ۲۲۲.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۵۱، ح ۴.

در سایه آن اعوان و انصار فراوانی پیدا می‌کند و به کمک آنها می‌تواند مشکلات مهم زندگی را حل کند.

بر عکس در روایتی از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: «سُوءُ الْخُلُقِ نَكْدُ الْعِيشِ وَعَذَابُ النَّفْسِ؛ بدخلقی سبب تنگی معیشت و رنج روح و روان می‌شود».^۱

محمد عبده در شرح نهج البلاغه خود تفسیر دیگری برای این عبارت دارد وی می‌گوید: منظور از «لَيْنُ الْعُود» طراوت جسمانی انسان و نشاط او و داشتن فضل و همت است و منظور از «كَثْرَتُ أَغْصَانٍ» کثرت آثاری است که از او آشکار می‌شود؛ گویی هر اثری شاخه‌ای از وجود اوست؛ ولی در پایان فزونی اعوان و انصار را به عنوان تفسیر دیگری ذکر کرده است. به نظر می‌رسد آنچه در بالا گفته شد مناسب‌تر و با آیات و روایات همسوتر باشد.



وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

الْخِلَافُ يَهْدُمُ الرَّأْيَ.

امام علیؑ فرمود:

اختلاف، تصمیم‌گیری و تدبیر را نابود می‌کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر نهج البلاغه در ذیل این کلام حکیمانه آن را فقط از طرطوشی در کتاب سراج الملوک نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۴).
مرحوم آمدی نیز در غرر الحکم آن را با تفاوتی به این صورت «الْخِلَافُ يَهْدُمُ الْأَرْأَاءَ» آورده است.

شرح و تفسیر

ثمره شوم اختلاف

امام علیه السلام در این کلام نورانی و کوتاه و پرمعنا به یکی از عواقب سوء اختلاف اشاره می‌کند و می‌فرماید: «اختلاف، تصمیم‌گیری و تدبیر را نابود می‌کند»؛ (الْخِلَافُ يَهْدِمُ الرَّأْيَ).

همه می‌دانیم اختلاف سرچشمه همه بدبختی‌هاست. هیچ قوم و ملتی نابود نشدند مگر بر اثر اختلاف و هیچ جمعیتی پیروز و کامیاب نگشتند مگر در سایه اتفاق.

کلام حکیمانه بالا دو تفسیر می‌تواند داشته باشد: نخست این که گاه می‌شود عده‌ای می‌نشینند و بر سر موضوع مهمی تصمیم‌گیری می‌کنند؛ ولی ناگهان فرد یا افرادی نظر مخالفی ابراز می‌کنند و تصمیم‌گیری پیش گفته را به هم می‌زنند و کار ابتر می‌ماند. همان‌گونه که در داستان جنگ صفین، علی علیه السلام و جمعی از دوستان خبیر و آگاه اصرار داشتند که جنگ به مراحل نهایی رسیده و آن را تا پیروزی ادامه دهند و غائله را ختم کنند؛ ولی مخالفت افرادی ناآگاه و جاهل و بی‌خبر این تصمیم را بر هم زد و مسلمانان با عواقب بسیار دردناک آن روبرو شدند.

تفسیر دیگر این که اختلاف سبب می‌شود که رأی‌گیری هیچ‌گاه به جایی نرسد و تدبیرها عقیم بماند.

جمع میان این دو تفسیر نیز مانعی ندارد که اختلاف هم مانع از تصمیم و تدبیر باشد و هم اگر تدبیر و تصمیم صحیحی منعقد شد، آن را بر هم بزنند. روشن است برای انجام هر کار مهمی احتیاج به فکر و اندیشه و تدبیر و تصمیم‌گیری صحیح است و این کار تنها در فضایی ممکن است که اختلاف در آن نباشد، بلکه تمام کسانی که در آن تصمیم‌گیری شرکت دارند هدفشان رسیدن به نقطه واحد و حتی الامکان دور از هر گونه خطا و اشتباه باشد. اما گاه یک نغمه مخالف که یا بدون مطالعه اظهار شده و یا از غرض و مرضی ناشی گشته می‌تواند تمام تصمیم‌ها و تدبیرها را به هم بریزد.

گاهی نیز رئیس جمعیت بر حسب تدبیر خود تصمیمی می‌گیرد؛ اما مخالفت بعضی از پیروان آن را عقیم می‌کند چنان که در داستان قلم و دوات که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در آخرین لحظات عمرش درخواست کرد آن را بیاورند و فرمانی درباره جانشین خود که قطعاً علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود بنویسد و آنچه را قبلاً گفته بود تأکید کند، مخالفت یک نفر (خلیفه دوم) سبب شد که گروه دیگری نیز نغمه خلاف سر دهند و جلوی این کار گرفته و حتی به ساحت قدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اهانت زشتی شود که شرح آن در چندین جای صحیح بخاری و کتب دیگر حدیث و تاریخ آمده است.^۱

در جنگ احد نیز همین حادثه شوم اتفاق افتاد؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) و جمعی از یاران اصرار داشتند مسلمانان در مدینه بمانند و در برابر دشمن از خود دفاع کنند، زیرا در آنجا بهتر می‌شد دشمن را زمین‌گیر کرد؛ ولی گروهی از جوانان پرشور مخالفت کردند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به احترام نظرات آنها لشکر اسلام را به بیرون و در کنار کوه احد آورد و سرانجام به سبب این موضوع و پاره‌ای از اسباب دیگر

۱. برای توضیح بیشتر و آگاهی از مصادر متعدد حدیث «دوات و قلم» به کتابی که به همین نام (حدیث دوات و قلم) نوشته شده، مراجعه کنید.

ضربه سختی بر پیکر لشکر اسلام وارد شد.
 در حدیثی از رسول خدا ﷺ می خوانیم: «ما اخْتَلَفَتْ أُمَّةٌ بَعْدَ نَبِيِّهَا إِلَّا ظَهَرَ أَهْلُ
 بَاطِلِهَا عَلَى أَهْلِ حَقِّهَا؛ هیچ امتی بعد از پیامبر خود اختلاف نکردند مگر این که
 اهل باطل بر اهل حق در میان آنها پیروز شدند».^۱
 در کلام حکیمانه شماره ۱۷۹ نیز امام علی (ع) به این حقیقت اشاره فرموده بود که:
 «الْجَاغَةُ تَسُلُّ الرَّأْيَ؛ لجاجت فکر و رأی انسان را نابود می کند».

۱. کنز العمال بنا به نقل میزان الحکمة، ح ۱۸۹۸.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ نَالَ اسْتِطَالَ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که به نوایی رسد طغیان می‌کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در ذیل این کلام حکیمانه می‌نویسد: پیش از نهج البلاغه، این گفتار در دو کتاب دیگر آمده است: تحف العقول و روضه کافی. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۴). قابل توجه این‌که این کلام حکیمانه در این دو کتاب در ضمن خطبه «وسيله» آمده که بسیاری از کلمات قصار از آن برگرفته شده است.

شرح و تفسیر

رابطه فزونی نعمت و طغیانگری

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به وضع حال بسیاری از مردم اشاره می‌کند که از مواهب مادی سوء استفاده می‌کنند، می‌فرماید: «کسی که به نوایی رسد طغیان می‌کند و برتری می‌جوید»؛ (مَنْ نَالَ اسْتَطَالَ).

«استطال» از ریشه «طول» بر وزن (قول) به معنای قدرت و برتری است و هنگامی که به باب استفعال می‌رود مفهوم برتری جویی دارد.

عبارت امام علیه السلام مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد و تمام کسانی را که به مال یا مقام و یا هرگونه قدرت دیگری می‌رسند شامل می‌شود و این سیره‌ای ناپسند در بسیاری از مردم است؛ هنگامی که مال و ثروت فراوانی پیدا می‌کنند می‌کوشند خود را برتر از دیگران نشان دهند و هنگامی که مقامی پیدا کنند اصرار دارند دیگران را زیر سلطه خود قرار دهند. همچنین هنگامی که علم و دانشی به دست می‌آورند دیگران را نادان می‌پندارند و شاگرد خود می‌دانند. به ویژه اگر پیش از این محرومیت‌هایی کشیده باشند؛ فقیر بوده و به نوایی رسیده، ضعیف بوده و به قدرتی دست یافته، جاهل مطلق بوده و به علم و دانش مختصری رسیده است. کبر و غرور و برتری جویی این گونه افراد بیشتر و شدیدتر است و تاریخ گذشته و حتی حوادثی که امروز با چشم خود می‌بینیم شاهد گویای این گفتار امام علیه السلام است.

در واقع می توان گفت: این کلام حکیمانه از آیه شریفه ۶ و ۷ سوره «علق» برگرفته شده که می فرماید: «كَلاَّ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ * أَلَمْ يَرَأْهُ اسْتَغْنَى؟»؛ چنین نیست به یقین انسان طغیان می کند از این که خود را بی نیاز ببیند.^۱

گرچه بعضی از مفسران، انسان را در آیه مورد نظر، خصوص «ابو جهل» دانسته اند که مرد ثروتمند و طغیانگری بود و به مبارزه با پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پرداخت؛ ولی به یقین، انسان در اینجا مفهومی کلی دارد که به گروه کثیری از نوع بشر اشاره می کند و ابوجهل و امثال آن مصداق های روشنی از آن هستند.

در کلمات قصار گذشته نیز کراراً به این حقیقت با تعبیرات دیگری اشاره شده است؛ از جمله در گفتار حکیمانه ۱۵۰ که در مقام موعظه به نکته های مهمی اشاره می کند، می فرماید: «لَا تَكُنْ مِمَّنْ... إِنَّ اسْتِغْنَى بَطَرٌ وَفِتْنٌ».

اگر غنی و بی نیاز شود مغرور و مفتون می گردد و در گفتار ۱۶۰ نیز می فرماید: «مَنْ مَلَكَ اسْتَأْثَرُ؛ کسی که دستش به حکومتی رسد استبداد پیشه می کند». و می توان گفت: کلام مورد بحث جامعیت بیشتری دارد، زیرا کلمات گذشته یا در مورد غنی و ثروت بود و یا مقام؛ اما گفتار حکیمانه مورد بحث، رسیدن به هر نوع توانایی مالی و مقامی و علمی را شامل می شود.

البته این امر در مورد افراد کم ظرفیت و بی شخصیت است که تغییر وضع زندگی آنها را به کلی دگرگون می سازد؛ ولی مردان باایمان و پر ظرفیت و باشخصیت اگر تمام عالم را به آنها بدهند تغییری در زندگی آنان پیدا نمی شود. نمونه اتم آن خود امام امیرمؤمنان (علیه السلام) است. در آن روز که در گوشه خانه تنها نشسته بود و آن روز که بر تخت قدرت خلافت قرار داشت حالش از هر نظر یکسان بود؛ ساده زیستی، عبادات شبانه، رسیدگی به حال محرومان و دفاع از مظلومان در هر حال مورد توجه ایشان بود. دلیل آن روشن است، زیرا آنها این

۱. علق، آیه ۶ و ۷.

مواهب را مال خود نمی‌دانند و به عنوان امانتی از سوی خدا برای خدمت به خلق و پیمودن راه قرب حق حساب می‌کنند.

از اینجا روشن می‌شود دعاهای پیوسته بعضی که به مال و مقام و قدرت برسند و مستجاب نمی‌شود بسا به علت همین است که خدا می‌داند اگر آنها به نوایی برسند طغیان می‌کنند و استطاله و برتری‌جویی را پیشه می‌سازند. لطف پروردگار شامل آنها می‌شود و آنها را از رسیدن به این امور محروم می‌سازد.

داستان معروف ثعلبة بن حاطب انصاری که در ذیل آیه ۷۵ سوره «توبه» آمده است نشان می‌دهد که او مرد فقیری بود و با اصرار زیاد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خواست در حق او دعا کند تا ثروتمند شود و پیغمبر صلی الله علیه و آله خواسته او را رد می‌کرد. پس از اصرار زیاد دعایی در حقش فرموده و صاحب ثروت عظیمی شد و راه طغیان را پیش گرفت، نه تنها از پرداختن زکات سر باز زد، بلکه حکم زکات را ظالمانه پنداشت و آن را شبیه جزیه یهود و نصاری قلمداد کرد و بر سرش آمد آنچه آمد.^۱

این حالت - همان‌گونه که اشاره کردیم - در افراد بی‌نوایی که به نوایی می‌رسند غالباً شدیدتر است، از این رو در روایتی از امام کاظم علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ وَلَدَهُ الْفَقْرُ أَبْطَرَهُ الْغِنَى؛ کسی که در دامن فقر متولد شده غنا و بی‌نیازی او را به طغیان وا می‌دارد».^۲

در روایات مخصوصاً تأکید شده که اگر حاجتی داشتید هرگز به این‌گونه افراد مراجعه نکنید، از این رو همان‌گونه که پیش از این نیز آورده‌ایم در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که به یکی از یارانش فرمود: «تَدْخُلُ يَدَكَ فِي فَمِ التَّيْنِ إِلَى الْمُرْفَقِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ طَلَبِ الْحَوَائِجِ إِلَى مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَكَانَ؛ دست خود را تا مرفق

۱. برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه ذیل آیه ۷۵ سوره «توبه» مراجعه کنید.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۸۶.

در دهان اژدها کنی برای تو بهتر از آن است که حاجت از کسی بطلی که چیزی نداشته و سپس به نوایی رسیده است».^۱

ابن ابی الحدید در تفسیر این گفتار حکیمانه غیر از این تفسیر معروف احتمال دیگری داده است و آن این که منظور از «مَنْ نَالَ» کسی است که جود و بخششی بر دیگران می‌کند و به موجب جود و بخشش راه برتری جویی را پیش می‌گیرد. گرچه «نَالَ» گاه به معنای بخشیدن چیزی به دیگران آمده است؛ ولی سیاق کلام نشان می‌دهد که در اینجا منظور چیز دیگری است.

* * *

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۸.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

فِي تَقْلُبِ الْأَحْوَالِ، عِلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ.

امام علی بن ابراهیم فرمود:

در دگرگونی حالات گوهر مردان شناخته می‌شود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر نهج البلاغه در ذیل این کلام شریف می‌گوید: قبل از نهج البلاغه در کتاب تحف العقول و روضه کافی ذکر شده و بعد از نهج البلاغه، قاضی قضای در کتاب الدستور با تفاوتی و همچنین طرطوشی در سراج الملوک و کراجکی در کنز الفوائد آن را آورده‌اند و تفاوت آنها نشان می‌دهد که آنها نیز این کلام حکیمانه را از منابع دیگری اخذ کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۴).
مرحوم صدوق نیز قبل از سید رضی آن را در کتاب مشهور خود من لا یحضره الفقیه ضمن وصایای امیرمؤمنان به فرزندش آورده است. (ج ۴، ص ۳۸۸). همچنین در غررالحکم نیز این کلام حکیمانه با تفاوتی به این صورت نقل شده است: «فِي تَصَارِيفِ الْأَحْوَالِ تُعَرَّفُ جَوَاهِرُ الرِّجَالِ».

شرح و تفسیر

طریقه شناخت افراد

امام علی (ع) در این کلام نورانی به طریقه آزمایش شخصیت انسان‌ها اشاره می‌کند و می‌فرماید: «در دگرگونی حالات گوهر مردان شناخته می‌شود»؛ (فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ، عِلْمُ^۱ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ).

در کافی در ادامه این کلام نورانی آمده است «وَالْأَيَّامُ تُوضِحُ لَكَ السَّرَائِرَ الْكَامِنَةَ؛ و گذشت روزها اسرار پنهانی را بر تو آشکار می‌سازد».^۲

«جواهر» جمع «جوهر» به معنای اشیای گرانبهایی است که از معدن استخراج می‌کنند، به ذات و طبیعت هر چیزی نیز اطلاق می‌شود و در اینجا نیز منظور همین است.

بسیار می‌شود که ظاهر و باطن افراد مختلف است؛ ظاهری آراسته دارند در حالی که درون، آلوده است. ظاهرش پاکدامن، زاهد، شجاع و پرمحبت است؛ ولی باطن کاملاً بر خلاف آن است و گاه به عکس افرادی ظاهراً کم‌استقامت، فاقد سخاوت و بی تفاوت به نظر می‌رسند در حالی که در باطن شجاع و نیرومند

۱. در متن بسیاری از نسخ نهج البلاغه «علم» به صورت مصدری آمده در حالی که در نسخ دیگری «عَلِمَ» به صورت فعل ماضی مجهول است و این نسخه علاوه بر این که با آهنگ جمله بیشتر سازگار است با نسخه‌ای که از «غررالحکم» نقل کردیم که به جای آن «تُعَرَفُ» آمده و با نسخه‌ای که در کنز الفوائد به صورت «عُرِفَ» آمده و نسخه‌ای که در سراج المملوک به صورت «تُعَلِّمُ» آمده نیز سازگارتر است.

۲. کافی، ج ۸، ص ۲۳.

و باتقوا هستند. چگونه می‌توان به این تفاوت‌ها پی برد و درون اشخاص را کشف کرد و معیاری برای همکاری و عدم همکاری با آنها جست‌وجو نمود؟ بهترین راه همان است که مولا در کلام بالا فرموده است. هنگامی که طوفان‌های اجتماعی می‌وزد و تحول‌ها آشکار می‌شود و صفحات اجتماع زیر و رو می‌گردد اینجاست که افراد باطن خود را که در حال عادی نشان نمی‌دادند آشکار می‌سازند.

به تعبیر دیگر بهترین راه برای شناخت حقیقت و باطن هر چیز، تجربه و آزمایش و امتحان است. این حکم دربارهٔ انسان‌ها نیز صادق است و بهترین طریق تجربه، حالاتی است که از خود در دگرگونی‌های اجتماعی بروز می‌دهند؛ دیروز ثروتی نداشت، امروز به نوایی رسیده و یا مقامی نداشت و مقامی به دست آورده. گاه چنان بر مرکب غرور سوار می‌شود که هیچ کس به گرد او نمی‌رسد. اینها در امتحان شخصیت مردود شده‌اند؛ ولی به عکس، افرادی را می‌بینیم که نه مال و ثروت و نه جاه و مقام و نه مشکلات زندگی هیچ یک بر آنها تأثیری نمی‌گذارد؛ همان راه مستقیمی را می‌پیمایند که پیش از این می‌پیمودند و همان مناسبات خوبی را دارند که با دوستانشان داشتند.

«تَقْلُبُ أحوال» مفهوم جامعی است که هرگونه دگرگونی زندگی را شامل می‌شود: رسیدن به مال و ثروت یا فقر، پیدا کردن مقام یا سقوط از آن، بهبودی و تندرستی یا بیماری، فراهم آمدن اسباب شادی یا مصائب و حوادث دردناک اینها و مانند اینها بوته‌های امتحانی هستند که انسان‌ها در آن آزموده می‌شوند. درست مانند بوته و کوره‌های معمولی که طلای ناب را در آن می‌آزمایند و یا سیاه‌سیم زراندود را به آن می‌برند تا باطن آن آشکار شود.

به گفتهٔ شاعر:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان

تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

نیز به گفته شاعری دیگر:

سیاه‌سیم زراندود چون به بوته برند

خلاف آن به در آید که خلق پندارند!

تاریخ اسلام، نمودار عجیبی از همین کلام حکمت‌آمیز است؛ افرادی از یاران پیغمبر ﷺ بودند که در غزوات اسلامی به عنوان مجاهدی خستگی‌ناپذیر و افسری فداکار درخشیدند؛ ولی بعد از رحلت پیغمبر گرامی اسلام ﷺ بر اثر حب جاه و مقام یا مال و ثروت راه خود را جدا کردند و همان‌گونه که در حکمت ۴۴۱ خواهد آمد: «الْوَلَايَاتُ مَضَامِيرُ الرَّجَالِ؛ پست‌های مهم میدان مسابقه و آزمایش مردان است». و خلاصه کارهایی برای رسیدن به مال و مقام دنیا انجام دادند که هیچ کس از آنها انتظار نداشت.

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام در غرالحکم می‌خوانیم: «الْغِنَى وَالْفَقْرُ يَكْشِفَانِ جَوَاهِرَ الرَّجَالِ وَأَوْصَافِهَا؛ بی‌نیازی و فقر باطن افراد و اوصاف آنها را آشکار می‌سازد».^۱

مرحوم کلینی در کافی در حدیث معتبری نقل می‌کند که بعد از قتل «عثمان»، امیرمؤمنان علی علیه السلام به منبر رفت و خطبه‌ای خواند و در ضمن آن خطبه فرمود: «... يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلِلُنَّ بَلْبَلَةً وَلَتُعْزِبُنَّ عَزْبَةً حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَلَيَسْبِقَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا قَصْرُوا وَلَيَقْصِرَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا سَبْقُوا؛ سوگند به خدایی که محمد را به حق مبعوث ساخت، همگی به یکدیگر مخلوط و غربال خواهید شد (تا خالص از ناخالص در آید و پیروان حق از پیروان باطل جدا شوند) تا آنجا که افراد پایین‌نشین بالا و افراد بالانشین پایین قرار خواهند گرفت و آنها که در اسلام پیشگام بودند و برکنار گشتند سر کار خواهند آمد و کسانی که (با حيله و تزوير) پیشی گرفتند کنار می‌روند».^۲

۱. غرالحکم، ج ۸، ۲۶۹.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۶۹؛ در نهج‌البلاغه هم این حدیث شریف در خطبه ۱۶ با تفاوت‌هایی آمده است.

این سخن را با ذکر آیه‌ای از قرآن مجید که در واقع همه این روایات به آن باز می‌گردد پایان می‌دهیم آنجا که می‌فرماید: «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ»؛ و ما این روزها (ی پیروزی و شکست) را در میان مردم می‌گردانیم؛ (و این خاصیت زندگی دنیاست) تا خدا، افرادی را که ایمان آورده‌اند، مشخص سازد؛ و (خداوند) از میان خودتان، شاهدانی بگیرد. و خدا ستمکاران را دوست نمی‌دارد و تا خداوند، افراد با ایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند)؛ و کافران را (به تدریج) نابود سازد.^۱

۱. آل عمران، آیه ۱۴۰ و ۱۴۱.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

حَسَدُ الصَّدِيقِ مِنْ سُقْمِ الْمَوَدَّةِ.

امام علیؑ فرمود:

حسادت (به دوست) دلیل بیماری دوستی است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه را زمخشری در ربیع الابرار و آمدی در غرر الحکم آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۴).

این کلام شریف در منابع دیگری از اهل سنت از علیؑ با مختصر تفاوت یا اضافاتی نقل شده از جمله حلوانی (متوفای قرن پنجم) در نزهة الناظر (ص ۱۱۰) و زرندی حنفی (متوفای ۷۵۰) در نظم درر السمطین (ص ۱۶۰) آورده‌اند و تفاوت متن روایت نشان می‌دهد آن را از منبع دیگری جز نهج البلاغه اخذ کرده‌اند.

شرح و تفسیر

دوستی ناسالم!

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه یکی از نشانه‌های ضعف دوستی و صداقت را بیان کرده می‌فرماید: «حسادت (به دوست) دلیل بیماری دوستی است»؛ (حَسَدُ الصَّدِیقِ مِنْ سُقْمِ الْمَوَدَّةِ).

«سقم» (به ضم و فتح سین) به معنای بیماری است.

روشن است دوستی وقتی سالم و خالی از غل و غش است که انسان آنچه را برای خود می‌خواهد برای دوستش نیز بخواهد و آنچه را برای خویش ناخوش دارد برای دوستش نیز ناخوش دارد و در بعضی از روایات آمده که حد اقل مودت و دوستی همین است.^۱ با این حال چگونه ممکن است دوستی با حسد جمع شود.

حسد به معنای انتظار زوال نعمت از دیگری است و تفاوت آن با رقابت و تنافس این است که حسود، خواهان زوال نعمت از دیگری است؛ ولی در رقابت، تنافس و غبطه، شخص سعی می‌کند خود را به پای دیگری برساند بی‌آنکه بخواهد چیزی از او کاسته شود.

دوست واقعی کسی است که خواهان پیشرفت و ترقی دوست خود باشد، هرچند تلاش کند خودش نیز به پیشرفت و ترقی برسد، بنابراین آن کس

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۶۹، ح ۲.

که چنین نیست دوست واقعی نیست و یا به بیان امام (علیه السلام) دوستی او گرفتار بیماری است.

درباره اهمیت دوستی در روایات اسلامی و همچنین شرایط دوست خوب و نیز وظائف دوست در برابر دوست مطالب زیادی وارد شده است.

امام حسن مجتبی در وصیتی که به «جناده» (ابن ابی سفیان) در لحظات آخر عمر خویش فرمود چنین می گوید: «فَاصْحَبْ مَنْ إِذَا صَحِبْتَهُ زَانَكَ، وَإِذَا خَدَمْتَهُ صَانَكَ، وَإِذَا أَرَدْتَ مِنْهُ مَعُونَةً أَعَانَكَ، وَإِنْ قُلْتَ صَدَقَ قَوْلُكَ، وَإِنْ صُلْتَ شَدَّ صَوْلَكَ، وَإِنْ مَدَدْتَ يَدَكَ بِفَضْلِ مَدَّهَا، وَإِنْ بَدَتْ عَنْكَ ثُلْمَةٌ سَدَّهَا، وَإِنْ رَأَى مِنْكَ حَسَنَةً عَدَّهَا، وَإِنْ سَأَلْتَهُ أُعْطَاكَ، وَإِنْ سَكَتَ عَنْهُ ابْتَدَأَكَ، وَإِنْ نَزَلَتْ إِحْدَى الْمُلِمَّاتِ بِهِ سَاءَ لَكَ؛ با کسی دوستی کن که دوستی با او زینت تو باشد و هنگامی که به او خدمت می کنی تو را محفوظ دارد و هرگاه که از او کمکی بخواهی یاریات کند، اگر سخنی بگویی (از روی اعتمادی که به تو دارد) گفتار تو را تصدیق کند و اگر در جایی (به حق) حمله کنی تو را تقویت نماید و اگر دست خود را برای حاجتی به سوی او دراز کنی او دستش را به سوی تو دراز کند و هرگاه نقطه ضعفی از تو ظاهر شود آن را بپوشاند و اگر کار نیکی از تو ببیند آن را بشمارد (و آشکار سازد) و اگر چیزی از او بخواهی به تو بدهد حتی اگر سکوت کنی (ولی نیازمند باشی) بدون مقدمه کمک کند و اگر مشکلی برای او پیش آید تو را ناراحت سازد».^۱

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۸، ح ۶.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ.

امام علیؑ فرمود:

بیشترین قربانگاه عقل‌ها در پرتو طمع‌هاست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در کتاب مصادر، این کلام حکیمانه را از جاحظ (متوفای ۲۵۵) در کتاب المائة المختارة با تفاوت مختصری همچنین از راغب (متوفای ۵۰۲) در کتاب المحاضرات نقل می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۵).
خوارزمی در مناقب نیز این کلام حکمت‌آمیز را با تفاوتی از امیرمؤمنان علیؑ آورده است. (مناقب، ص ۳۷۶).

شرح و تفسیر

قربانگاه عقل!

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به خطرات مهم طمع اشاره کرده می‌فرماید: «بیشترین قربانگاه عقل‌ها در پرتو طمع هاست»؛ (أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ).

«مَصَارِع» جمع «مصرع» به معنای محلی است که انسان به خاک می‌افتد. این واژه در مورد شهیدان و کشته‌شدگان و غیر آنها به کار می‌رود.

«بُرُوق» جمع «برق» به معنای همان برقی است که در آسمان بر اثر جرقه‌های الکتریکی در میان ابرهای حامل بار مثبت و منفی ظاهر می‌گردد و با صدای مهیبی همراه است که آن را رعد می‌نامند.

«مَطَامِع» جمع «طمع» غالباً به معنای چشم داشتن به چیزهایی است که یا در دسترس قرار نمی‌گیرد و یا اگر قرار می‌گیرد شایسته و حق انسان نیست. این واژه گاه در آرزو داشتن‌های مثبت نیز به کار می‌رود که در بعضی از آیات قرآن و دعاهای معصومان (علیهم السلام) به چشم می‌خورد؛ ولی غالباً بار منفی دارد و به همین دلیل در منابع لغت، آن را به هر نوع آرزو داشتن تفسیر کرده‌اند.^۱

امام علی (علیه السلام) تشبیه جالبی در این کلام نورانی برای طمع‌های منفی بیان کرده است؛

۱. در این مورد می‌توانید به کتب لغت از جمله کتاب «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» ماده «طمع» نوشته «علامه مصطفوی» مراجعه کنید.

طمع را به برق آسمان تشبیه نموده که لحظه‌ای همه جا را روشن می‌کند و در شب‌های تاریک تمام فضای بیابان با آن آشکار می‌شود و شخص راه‌گذر گم‌کرده راه به شوق در می‌آید و به دنبال آن دوان دوان حرکت می‌کند. ناگهان برق خاموش می‌شود و او در پرتگاهی فرو می‌افتد.

عقل و دانش آدمی که حق را از باطل و نیک را از بد می‌شناسد هنگامی که تحت تأثیر برق طمع قرار گیرد به همین سرنوشت گرفتار می‌شود. در واقع طمع، یکی از موانع عمده شناخت است که در طول تاریخ بسیاری از اندیشمندان را به خاک هلاکت افکنده یا دنیایشان و یا دین و ایمانشان را بر باد داده است.

طمع آثار زیانبار فراوانی دارد؛ بسیاری از حوادث دردناک تاریخی بر اثر همین صفت رذیله رخ داده است. مهم‌ترین فاجعه تاریخ اسلام، شهادت شهیدان کربلا، از یک نظر به سبب طمع در حکومت ری از سوی «عمر سعد» واقع شد و حکومت مرگبار بنی امیه به طور کلی مولود طمع‌هایی بود که آنها در جانشینی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و گرفتن انتقام غزوات آن حضرت داشتند.

در گفتار حکیمانه ۱۸۰ خواندیم که امام (علیه السلام) می‌فرماید: «الطَّمْعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ؛ طمع بردگی و اسارت جاویدان است». در گفتار حکیمانه ۲۲۶ نیز خواهد آمد که امام (علیه السلام) طمع‌کار را در بند ذلت گرفتار می‌بیند: «الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الذُّلِّ».^۱

در غررالحکم نیز آمده است: «ثَمَرَةُ الطَّمْعِ ذُلُّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ ثمره طمع، ذلت دنیا و آخرت است».^۲

طمع باعث ذلت و اسارت می‌شود، زیرا انسان در موارد طمع غالباً به دنبال چیزی می‌رود که از دسترس او بیرون است و یا حق او نیست و پیوسته تلاش می‌کند و نیروهای خود را از دست می‌دهد و گاه با محرومیت از آنچه به دنبال آن

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۲۶.

۲. غررالحکم، ج ۴۶۳۹.

بود چشم از دنیا بر می‌بندد.

طمع باعث ذلت انسان می‌شود، برای این‌که جهت رسیدن به آن از آبرو و حیثیت خویش مایه می‌گذارد و در برابر هر شخصی سر تعظیم فرود می‌آورد. از این رو در حدیثی از امام حسن عسکری علیه السلام می‌خوانیم: «مَا أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تَذُلُّهُ؛ چه قدر زشت است برای انسان با ایمان که علائقی داشته باشد که سبب ذلت او شود».^۱

شاعر معروف فارسی زبان سعدی می‌گوید:

بدوزد شره دیده هوشمند درآرد طمع مرغ و ماهی به بند
در جایی دیگر نیز می‌گوید:

قناعت سرافرازد ای مرد هوش سر پر طمع بر نیاید ز دوش
طمع آبروی تو آخر بریخت برای دو جو دامنی دُر بریخت

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۴.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

لَيْسَ مِنَ الْعَدْلِ الْقَضَاءُ عَلَى الثَّقَّةِ بِالظَّنِّ.

امام علیؑ فرمود:

داوری در حق افراد مورد اطمینان، با تکیه بر گمان، رسم عدالت نیست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

بنابر گفته خطیب الله در کتاب مصادر، زمخشری این کلام شریف را در کتاب ربیع الابرار نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۵).
این گفتار حکیمانه را مرحوم صدوق قبل از سید رضی در کتاب من لا یحضره الفقیه ضمن وصایای علیؑ به فرزندش محمد بن حنفیه آورده است. (من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۰).

شرح و تفسیر

سوء ظن درباره دوستان ثقه ظلم است

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه، به نکته قابل ملاحظه‌ای مربوط به روابط اجتماعی اشاره می‌کند و می‌فرماید: «داوری در حق افراد مورد اطمینان، با تکیه بر گمان، عدالت نیست»؛ (لَيْسَ مِنَ الْعَدْلِ الْقَضَاءُ عَلَى الثَّقَّةِ بِالظَّنِّ).

می‌دانیم یکی از دستورات قرآنی و روایی این است که در حق مسلمانان سوء ظن نداشته باشید. قرآن مجید می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است.^۱

در حکمت ۳۶۰ نیز بر این معنا تأکید شده است. آنجا که امام علیه السلام می‌فرماید: «لَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحَدٍ سُوءًا وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُحْتَمَلًا؛ هر سخنی که از دهان کسی خارج شد تا احتمال صحت در آن می‌دهی حمل بر فساد مکن». دلیل آن هم روشن است، زیرا سوء ظن پایه‌های اعتماد عمومی را که سرچشمه همکاری است متزلزل می‌سازد.

حال اگر آن شخصی که انسان به او سوء ظن پیدا می‌کند کسی باشد که سوابق حسنه او بر ما روشن است و در یک کلمه به تعبیر امام علیه السلام، «ثقه» محسوب شود به یقین قضاوت درباره چنین شخصی با ظن و گمان بدون دلیل، عادلانه نیست.

۱. حجرات، آیه ۱۲.

بعضی از شارحان نهج البلاغه این گفتار حکیمانه را به صورت مسئله‌ای اصولی (اصول فقه) عنوان کرده‌اند و آن این است که هر گاه مطلبی به دلیل معتبر ثابت شود، عدول از آن جز با دلیل معتبر جایز نیست و حدیث معروف باب استصحاب: «لَا تُنْقِضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ»^۱ را اشاره به آن می‌دانند.

بعضی از شارحان نیز قضاء را در اینجا به معنای قضاوت مصطلح؛ یعنی داوری برای فصل خصومت گرفته‌اند که قاضی نمی‌تواند در برابر شخص مورد اعتماد، با ظن و گمانش قضاوت کند.

ولی ظاهر این است که این حدیث شریف معنای وسیع و گسترده‌ای دارد و اشاره به یک مفهوم گسترده اخلاقی است که عدالت در آن مانع از داوری درباره اشخاص مورد اعتماد به ظن و گمان می‌شود.

البته افراد متهم؛ یعنی کسانی که سوء سابقه دارند یا ظاهر آنها ظاهر قابل اعتمادی نیست از این حکم خارج اند. البته نه به این معنا که انسان بی دلیل آنها را متهم کند، بلکه به این معنا که انسان از آنها احتیاط نموده و بر حذر باشد. شبیه این گفتار حکیمانه احادیث دیگری است که با تعبیرات متفاوتی این موضوع را دنبال می‌کند: در غررالحکم از آن حضرت نقل شده که فرمود: «سُوءُ الظَّنِّ بِالْمُحْسِنِ شَرُّ الْأَثَمِ وَأَقْبَحُ الظُّلْمِ؛ سوء ظن به نیکوکار بدترین گناه و زشت‌ترین ستم‌هاست».^۲

در حدیث دیگری در همان کتاب می‌خوانیم: «سُوءُ الظَّنِّ بِمَنْ لَا يَخُونُ مِنَ اللَّؤْمِ؛ سوء ظن به کسی که خیانت نمی‌کند نشانه پستی و لثامت است».^۳

در حدیث جالب دیگری در همان کتاب آمده است که امام (علیه السلام) می‌فرماید: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَتَّقُ بِأَحَدٍ لِسُوءِ ظَنِّهِ وَلَا يَتَّقُ بِهِ أَحَدٌ لِسُوءِ فِعْلِهِ؛ بدترین مردم کسی

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۴۵.

۲. غررالحکم، ج ۵۶۷۲.

۳. همان، ج ۵۶۷۳.

است که به سبب سوء ظنی که دارد به هیچ کس اعتماد نمی‌کند و (نیز) هیچ کس به سبب سوء فعلش به او اعتماد ندارد».^۱

کوتاه سخن این‌که از نظر آداب اخلاقی افزون بر مباحث قضاوت و احکام اصولی هرگاه کسی به وثاقت شناخته شد، سوء ظن نسبت به او کاری ظالمانه است.

۱. غررالحکم، ج ۵۶۷۵.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بِنَسْ الزَّادِ إِلَى الْمَعَادِ، الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ.

امام عليه السلام فرمود:

بدترین توشه برای آخرت ستم بر بندگان (خدا) است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذکر مصادر این کلام نورانی حدیثی طولانی از عبدالعظیم حسنی (که مرقد مبارکش در شهر ری است) نقل می‌کند که خدمت امام جواد علیه السلام رسید و از آن حضرت تقاضای حدیثی کرد. امام علیه السلام به او پاسخ داد. باز تقاضای بیشتر کرد و همین‌طور تکرار نمود تا به چهارده حدیث رسید که تمام آنها از امیر مؤمنان علیه السلام است و بسیاری از آنها در کلمات قصار نهج البلاغه آمده و کلام حکیمانه مورد بحث، ششمین آن است. نیز از جمله راویان گفتار حکیمانه مورد بحث را ابن شعبه حرانی در کتاب تحف العقول می‌شمارد که قبل از سید رضی می‌زیسته است و بعد از او از مفید در ارشاد و آمدی در غرر الحکم و کراجکی در کنز الفوائد نقل می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۵).

شرح و تفسیر

بدترین توشه راه آخرت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به یکی از آثار سوء ظلم و ستمکاری اشاره کرده می‌فرماید: «بدترین توشه برای آخرت ستم بر بندگان (خدا) است»؛ (بِئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ، الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ).

می‌دانیم دنیا سرایی است که همگان از آن برای رفتن به سوی آخرت توشه بر می‌دارند و هر کسی به فراخور حال و اعمال خود توشه‌ای تهیه می‌بیند. قرآن مجید می‌گوید: بهترین توشه‌ها توشه تقواست «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»؛ و زاد و توشه تهیه کنید، و بهترین زاد و توشه، پرهیزکاری است.^۱ ولی گروهی به جای آن ظلم و ستم بر بندگان خدا را توشه این سفر سرنوشت‌ساز قرار می‌دهند که به گفته امام علیه السلام بدترین توشه‌هاست.

زیرا گناهایی که جنبه معصیت الله دارد و یا به تعبیر دیگر ظلم بر خویشان است با توبه آمرزیده می‌شود و حتی بدون توبه امید عفو الهی و شفاعت درباره آن وجود دارد، همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ»^۲ زیرا او بخشنده مهربان است.

۱. بقره، آیه ۱۹۷.

۲. زمر، آیه ۵۳.

ولی آنجا که پای ظلم بر دیگران به میدان می آید نه با آب توبه شسته می شود و نه با عنایت شفاعت و جز با رضایت صاحب حق نجات از عواقب آن ممکن نیست و به همین دلیل امام (علیه السلام) آن را بدترین زاد و توشه قیامت شمرده است. شک نیست که زاد و توشه چیزی است که در راه سفر و به هنگام رسیدن به مقصد به انسان کمک می کند و به یقین ظلم چنین موقعیتی را ندارد، بنابراین انتخاب این لفظ در اینجا نوعی کنایه بلیغ است، درست مانند این است که انسان در سفرهای دنیا به جای حمل مواد غذایی مستی از سموم با خود ببرد به او می گوئیم بدترین توشه آن است که به جای غذا سموم با خود حمل کنی.

امام (علیه السلام) در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه بعد از آن که ظلم را به سه بخش تقسیم می کند می فرماید: «وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُتْرَكُ فَظُلْمُ الْعِبَادِ بَعْضُهُمْ بَعْضًا. الْقِصَاصُ هُنَاكَ شَدِيدٌ، لَيْسَ هُوَ جَزَاءً بِالْمُدَى وَلَا ضَرْبًا بِالسَّيَاطِ، وَلَكِنَّهُ مَا يُسْتَصْعَرُ ذَلِكَ مَعَهُ؛ اما ظلمی که هرگز رها نمی شود ستمی است که بندگان بر یکدیگر می کنند که قصاص در آنجا شدید است این قصاص مجروح ساختن با کارد یا زدن تازیانه (مانند قصاص در دنیا) نیست بلکه چیزی است که اینها در برابرش ناچیز است».

درباره آثار سوء ظلم در آیات قرآن و روایات اسلامی بحث های بسیار وسیع و گسترده ای آمده است.

قابل توجه این که در آیه ۴۵ سوره «انعام» درباره اقوام ظالمی که به سرنوشت دردناکی مبتلا شدند می خوانیم: «فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ و (به این ترتیب)، ریشه گروهی که ستم کرده بودند، قطع شد و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است».^۱

۱. مرحوم علامه مجلسی این مضمون را در حدیثی از رسول خدا نقل کرده که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُهْلِكُ

در اینجا خداوند به موجب ریشه کن کردن ظالمان حمد و ثنای خویش می‌گوید و در آن روز که اعمال انسان اعم از خوب و بد هر کدام به صورت مناسبی مجسم می‌شوند ظلم به صورت ظلماتی که اطراف وجود ظالم را فرا می‌گیرد تجسم می‌یابد همان‌گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود: «اتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّهُ ظُلُمَاتُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ».^۱

مرحوم کلینی در اصول کافی در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که هنگامی که رحلت پدرم علی بن الحسین فرا رسید مرا به سینه خود چسبانید، سپس فرمود: «فرزندم من تو را به چیزی وصیت می‌کنم که پدرم در آستانه شهادت مرا به آن توصیه کرد و گفت این چیزی است که پدرش (علی علیه السلام) به آن حضرت توصیه کرده است فرمود: «يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَظُلْمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِراً إِلَّا اللَّهَ؛ از ستم کردن بر کسی که هیچ یار و یآوری جز خدا ندارد بترس».^۲

* * *

→ الظَّالِمَ حَتَّى يَقُولَ قَدْ أَهْمَلَنِي ثُمَّ يَأْخُذُهُ أَخَذَةٌ رَابِعَةٌ إِنَّ اللَّهَ حَمَدَ نَفْسِهِ عِنْدَ هَلَاكِ الظَّالِمِينَ فَقَالَ فَقَطَعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». (بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۲۲، ح ۵۲).

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۳۲.

۲. همان، ص ۳۳۱.

۲۲۲

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مِنْ أَشْرَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ غَفْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ.

امام عليه السلام فرمود:

یکی از باارزش ترین کارهای کریمان تغافل از چیزهایی است که از آن آگاهند
(و سرپوش گذاشتن بر آن لازم است).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر از دعوات راوندی نقل می کند که این کلام حکیمانه را با تفاوتی در کتاب خود آورده است به این صورت: «أَشْرَفُ خِصَالِ الْكَرَمِ غَفْلَتُكَ عَمَّا تَعْلَمُ». این تفاوت نشان می دهد آن را از منبعی غیر از نهج البلاغه دریافت داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۸).

شرح و تفسیر

بهترین اعمال کریمان

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی درباره آداب معاشرت اشاره کرده، می فرماید: «یکی از باارزش ترین کارهای کریمان تغافل از چیزهایی است که از آن آگاهند (و سرپوش گذاشتن بر آن لازم است)»؛ (مِنْ أَشْرَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ غَفْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ).

کمتر کسی است که عیب پنهانی یا آشکاری نداشته باشد و کمتر دوستی پیدا می شود که درباره دوستش کار نامناسبی، هرچند به عنوان لغزش انجام ندهد. افراد بزرگوار و باشخصیت کسانی هستند که عیوب پنهانی افراد را نادیده می گیرند و از لغزش دوستان چشم پوشی می کنند و هرگز به رخ آنها نمی کشند. این کار، اولاً سبب می شود که آبروی مسلمان محفوظ بماند؛ آبرویی که ارزش آن به اندازه ارزش خون اوست. ثانیاً سبب می شود فرد خطاکار یا صاحب عیب جسور نگردد و از همه اینها گذشته سبب می شود رابطه مسلمان ها با یکدیگر محفوظ بماند.

در اسلام، غیبت از بزرگترین گناهان شمرده شده و این همه تأکید برای حفظ آبروی مسلمانان است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر مخصوصاً بر این معنا تکیه کرده، می فرماید: «باید دورترین رعایا نسبت به تو و مبعوض ترین آنها در نزد تو

آنهایی باشند که بیشتر در جستجوی عیوب مردمند، زیرا در (غالب) مردم عیوبی وجود دارد (که از نظرها پنهان است و) والی از همه سزاوارتر است آنها را بپوشاند، بنابراین لازم است عیوبی را که بر تو پنهان است آشکار نسازی».

از سویی دیگر می دانیم خداوند ستار العیوب است و دوست دارد بندگانیش نیز ستار العیوب باشند و تغافل یکی از طرق پوشاندن عیوب مردم است.

در حدیث معروفی نیز از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می خوانیم: مردی خدمتش آمده، عرض کرد: فدایت شوم از یکی از برادران دینی کاری نقل کردند که من آن را ناخوش داشتم، از خودش پرسیدم انکار کرد، در حالی که جمعی از افراد موثق این مطلب را از او نقل کرده اند، امام فرمود: «كَذَّبَ سَمْعَكَ وَبَصَرَكَ عَنْ أَخِيكَ وَأَنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ قَسَامَةً وَقَالَ لَكَ قَوْلًا فَصَدَّقَهُ وَكَذَّبَهُمْ، وَلَا تُذِيعَنَّ عَلَيْهِ شَيْئًا تَشِينُهُ بِهِ وَتَهْدِمُ بِهِ مَرْوَتَهُ، فَتَكُونَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ گوش و چشم خود را در مقابل برادر مسلمانان تکذیب کن، حتی اگر پنجاه نفر سوگند خوردند که او کاری کرده و او بگوید نکرده ام از او بپذیر و از آنها نپذیر، هرگز چیزی که مایه عیب و ننگ اوست و شخصیتش را از میان می برد در جامعه پخش مکن، که از آنها خواهی بود که خداوند درباره آنها فرموده: کسانی که دوست می دارند زشتی ها در میان مؤمنان پخش شود عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند».^۱

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود در ذیل این گفتار حکیمانه چند شعر از «طاهر بن الحسین» شاعر معروف عرب آورده است، وی می گوید:

وَيَكْفِيكَ مِنْ قَوْمٍ شَوَاهِدُ أَمْرِهِمْ	فَخُذْ صَفْوَهُمْ قَبْلَ امْتِحَانِ الضَّمَائِرِ
فَإِنَّ امْتِحَانَ الْقَوْمِ يُوحِشُ مِنْهُمْ	وَمَا لَكَ إِلَّا مَا تَرَى فِي الظَّوَاهِرِ
وَأِنَّكَ إِنْ كَشَفْتَ لَمْ تَرَ مُخْلِصًا	وَأَبْدِي لَكَ التَّجْرِبُ خُبَثَ السَّرَائِرِ

برای شناخت هر جمعیتی به ظاهر کار آنها قناعت کن. خالص آنها را برگزین پیش از آنکه ضمیر آنها را آزمایش کنی. زیرا امتحان کردن اقوام (و جست و جوی بواطن آنها) سبب وحشت از آنها می شود. تو تنها به آنچه در ظاهر می بینی قناعت کن. زیرا اگر اصرار بر کشف باطن افراد داشته باشی فرد خالص و مخلصی را نخواهی یافت و این کار آلودگی باطن بسیاری از افراد را بر تو آشکار می سازد. روشن است زندگی انسان ها بر خلاف کارهایی است که انجام می دهند، هرگاه انسان بخواهد جزئیات زندگی دیگران را با کنجکاو و دقت پیدا کند و آنها را مورد بازخواست قرار دهد زندگی برای او تلخ خواهد شد و دوستانش از گرد او پراکنده می شوند.

در حدیث جالبی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار آورده است از امیرمؤمنان (علیه السلام) می خوانیم: «وَعَظَّمُوا أَقْدَارَكُمْ بِالْتَّغَافُلِ عَنِ الدُّنْيَا مِنَ الْأُمُورِ... وَلَا تَكُونُوا بِحَائِثِينَ عَمَّا غَابَ عَنْكُمْ، فَيَكْثُرَ عَائِبُكُمْ... وَتَكْرَمُوا بِالتَّعَامِي عَنِ الْأَسْتِقْصَاءِ؛ قدر و منزلت خود را با «تغافل» درباره امور پست و کوچک بالا برید ... و زیاده از اموری که پوشیده و پنهان است تجسس نکنید که عیب جویان شما زیاد می شوند ... و با چشم برهم نهادن از دقت بیش از حد در جزئیات، بزرگواری خود را ثابت کنید».^۱

از این حدیث و پاره ای دیگر از احادیث این نکته روشن می شود که موارد تغافل مربوط به امور سرنوشت ساز زندگی یک انسان نیست، زیرا که در آنها دقت و جست و جو به یقین لازم است. این دستور منافاتی با مسئله امر به معروف و نهی از منکر ندارد، زیرا وظیفه امر به معروف و نهی از منکر مربوط به واجبات و محرمات است که از محدوده تغافل بیرون است.

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۶۴، ح ۱۵۷.

وَقَالَ عَلَيْكَ السَّاهِرُ

مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ، لَمْ يَرَ النَّاسُ عَيْبَهُ.

امام علی (ع) فرمود:

کسی که حیا لباس خود را بر او بپوشاند، مردم عیب او را نخواهند دید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که این کلام حکیمانه قبل از نهج البلاغه در کتاب‌های تحف العقول و روضه کافی به این صورت آمده است: «مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ خَفِيَ عَلَى النَّاسِ عَيْبُهُ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۸).

اضافه بر این، نیز در من لا يحضره الفقيه به این صورت نقل شده است: «مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ اخْتَفَى عَنِ الْعُيُونِ عَيْبُهُ» (ج ۴، ص ۳۸۸) و در غرر الحکم نیز به صورتی متفاوت نقل شده است.

شرح و تفسیر

برکات حیا

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته‌ای درباره حیا اشاره کرده، می‌فرماید: «کسی که حیا لباس خود را بر او بپوشاند، مردم عیب او را نخواهند دید»؛ (مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ، لَمْ يَرَ النَّاسُ عَيْبَهُ).

«حیا» همان‌گونه که سابقاً نیز اشاره کرده‌ایم حالتی نفسانی است که سبب می‌شود انسان در برابر زشتی‌ها حالت انقباض پیدا کرده و از آنها چشم‌پوشاند. در واقع، حیا سپری است در مقابل اعمال قبیح و منکرات و اگر این سپر وجود نداشته باشد، انسان به آسانی آلوده هر کار زشتی می‌شود و تیر قبایح بر بدن او فرو می‌نشیند.

«حیا» گاهی سبب ترک گناه و زشتی‌ها نمی‌شود، بلکه سبب پوشاندن و مخفی ساختن آن می‌گردد که این نیز در حدّ خود اثر مثبتی است. امام علیه السلام در گفتار حکیمانه بالا به هر دو اشاره می‌کند؛ حیا را به لباس (زیبایی) تشبیه کرده که بر تن انسان مؤمن است و اگر عیبی نیز داشته باشد به وسیله آن پوشیده می‌شود و مردم آن را نمی‌بینند.

«حیا» بنا به روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده از ویژگی‌های انسان و دارای آثار بسیار زیادی در زندگی بشر است. در آن حدیث خطاب به مفضل چنین می‌فرماید: «انْظُرْ يَا مُفَضَّلُ إِلَى مَا خُصَّ بِهِ الْإِنْسَانُ دُونَ جَمِيعِ الْخَيَوَانِ مِنْ هَذَا

الْخَلْقِ الْجَلِيلِ قَدْرُهُ الْعَظِيمُ غَنَاؤُهُ أَغْنَى الْحَيَاءَ فَلَوْلَاهُ لَمْ يُفْرَ ضَيْفٌ وَلَمْ يُوَفَّ بِالْعِدَاتِ وَلَمْ تُفْضَ الْحَوَائِجُ وَلَمْ يُتَحَرَّ الْجَمِيلُ وَلَمْ يَتَنَكَّبِ الْقَبِيحُ فِي شَيْءٍ مِنْ الْأَشْيَاءِ حَتَّى إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأُمُورِ الْمُفْتَرَضَةِ أَيْضًا إِنَّمَا يُفْعَلُ لِلْحَيَاءِ فَإِنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ لَوْ لَا الْحَيَاءُ لَمْ يَزَعْ حَقٌّ وَالدِّيَّةُ وَلَمْ يَصِلْ ذَا رَحِمٍ وَلَمْ يُؤَدَّ أَمَانَةٌ وَلَمْ يَعْفُ عَنْ فَاحِشَةٍ أَفَلَا تَرَى كَيْفَ وَفِي لِلْإِنْسَانِ جَمِيعُ الْخِلَالِ الَّتِي فِيهَا صَالِحُهُ وَتَمَامُ أَمْرِهِ؛ ای مفضل! نگاه کن به صفتی که خداوند تنها به انسان ارزانی داشته و حیوانات از آن محرومند؛ صفتی که مقامش والا و غنایش بزرگ است؛ یعنی حیا. اگر حیا نبود، انسان‌ها از مهمانشان درست پذیرایی نمی‌کردند، به وعده‌هایشان وفا نمی‌نمودند، نیازهای دیگران را برآورده نمی‌ساختند و به دنبال کارهای خوب نبودند و از کارهای زشت در هیچ چیز پرهیز نداشتند. به طوری که بسیاری از کارهای واجب نیز در پرتو حیا انجام می‌شود؛ اگر حیا نبود، جمعی از مردم حق پدر و مادر را نیز ادا نمی‌کردند و صلۀ رحم به جا نمی‌آوردند و ادای امانت نمی‌نمودند و از هیچ کار زشتی پرهیز نداشتند. آیا نمی‌بینی خداوند چگونه برای انسان جمیع صفاتی را که در آن صلاح و کمال کار اوست به او ارزانی داشته است؟»^۱

از این حدیث شریف به خوبی استفاده می‌شود که اثر حیا تنها پرهیز از زشتی‌ها و قبیاح - آن‌گونه که بسیاری گمان می‌برند - نیست بلکه آثار مثبت زیادی در انجام واجبات و رعایت آداب و اخلاق انسانی دارد.

به همین دلیل در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «مَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ فَلَا إِيمَانَ لَهُ؛ آن کس که حیا ندارد ایمان ندارد»^۲.

از امام امیرمؤمنان در غررالحکم آمده است، «مَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ فَلَا خَيْرَ فِيهِ؛ کسی

۱. بحارالانوار، ج ۳، ص ۸۱.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۴۷.

که حیا ندارد هیچ خیری در او نیست».^۱

البته آنچه گفته شد درباره حیا پسندیده است. نوعی از حیا مذموم آن است انسان از فرا گرفتن علم و دانش و پذیرفتن حقایق و انجام کارهای نیک شرم داشته باشد و گاه به سبب آن از ترک مجالس گناه و پیشنهادهای زشت افراد فاسد شرم می‌کند و آلوده گناه می‌شود.

نکته‌ها:

۱. یک اشتباه بزرگ

بعضی از نویسندگان بی‌خبر و بی‌بند و بار می‌گویند: حیا نوعی ضعف نفس است و اگر پرده حیا دریده شود سبب قوت نفس خواهد بود در حالی که قضیه کاملاً بر عکس است؛ فرد بی حیا کسی است که تسلیم خواسته‌های نفسانی است و نمی‌تواند از آن روی‌گردان شود؛ ولی افراد با حیا بر اثر قدرت روحانی در برابر عوامل گناه مقاومت می‌کنند و سد نیرومندی میان خود و آنها به نام حیا قرار می‌دهند. آری! حیا در برابر نیکی‌ها مانند فرا گرفتن علم، دلیل بر ضعف نفس است؛ ولی در برابر زشتی‌ها نشانه روشنی از قدرت نفس است.

۲. چه اموری سبب پاره شدن پرده حیا می‌شود؟

زمانی که گناه آشکارا انجام شود ابهت گناه شکسته می‌شود و پرده حیا کنار می‌رود و افراد در انجام گناهان کبیره جسور می‌شوند. به همین دلیل در روایات اسلامی آمده است که گناه آشکار از گناه پنهان بسیار سنگین‌تر است همان‌گونه که در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم: «الْمُذِیْعُ بِالسَّيِّئَةِ مَخْذُولٌ وَالْمُسْتَتِرُ بِالسَّيِّئَةِ مَغْفُورٌ لَهُ؛ کسی که گناه خود را آشکار و منتشر می‌کند

گرفتار خذلان می شود و کسی که گناه را ببوشاند عفو خدا شامل او می گردد».^۱ حتی برای مبارزه با افراد جسور و حرمت شکن و متجاهر به فسق، اجازه غیبت داده شده است.

نیز به همین دلیل است که هرگاه گناه آشکار شود و مردم از آن باخبر گردند، دستور داده شده است که حد یا تعزیر آشکارا انجام شود تا ابهت گناه به جای خود برگردد و پرده حیا در سطح عموم پاره نشود.

افشاگری درباره گناهان اشخاص نیز آنها را جسور کرده و از حیای آنها می کاهد و گاه به جایی می رسد که با زبان حال یا قال می گویند: ما که رسوای جهانیم غم دنیا سهل است و آب که از سر گذشت چه یک قامت چه چند قامت. در حالی که اگر در این گونه موارد تغافل شود، کمک به حفظ حیای آن گناهکار خواهد شد.

نیز به همین دلیل در تعلیمات اسلامی تکرار گناه صغیره به منزله گناه کبیره شمرده شده است، زیرا تکرار، سبب کم شدن زشتی گناه و پاره شدن پرده حیا می شود.

۳. اهمیت حیا در زنان

این نکته نیز قابل توجه است که در روایاتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده: «الْحَيَاءُ عَشْرَةُ أَجْزَاءٍ فَتَسَعُّهُ فِي النِّسَاءِ وَوَاحِدَةٌ فِي الرِّجَالِ؛ حیا ده جزء دارد. نه جزء در زنان و یک جزء در مردان است».^۲ و این برای آن است که اگر حیا نباشد زنان آسیب پذیر خواهند شد.

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که شش چیز خوب است؛

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۲۸، ح ۱.

۲. میزان الحکمة، ج ۱، ص ۷۲۰.

ولی از شش طائفه خوب‌تر؛ از جمله می‌فرماید: «الْحَيَاءُ حَسَنٌ وَهُوَ مِنَ النِّسَاءِ أَحْسَنُ؛ حیا چیز خوبی است و از زنان زینده‌تر است».^۱

حیا به زنان ابهت، شخصیت و ارزش می‌دهد و به گفته یکی از فلاسفه معروف، دختران حوا در طول تاریخ دریافتند که عزت و احترامشان در این است که به دنبال مردان نروند خود را متبذل نکنند و از دسترس مرد خود را دور نگه دارند آنها این درس‌ها را در طول تاریخ دریافتند و به دختران خود یاد دادند.^۲

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۹۳.

۲. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۹، ص ۵۳.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

بِكَثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَةُ، وَبِالنِّصْفَةِ يَكْثُرُ الْمُوَاصِلُونَ وَبِالْإِفْضَالِ
تَعْظُمُ الْأَقْدَارُ، وَبِالتَّوَاضُعِ تَتِمُّ النِّعْمَةُ، وَبِاحْتِمَالِ الْمُؤْنِ يَجِبُ السُّوْدُ،
وَبِالسَّيْرِ الْعَادِلَةِ يُفْهَرُ الْمُنَاوِيُّ، وَبِالْحِلْمِ عَنِ السَّفِيهِ تَكْثُرُ الْأَنْصَارُ عَلَيْهِ.

امام علیؑ فرمود:

کثرت سکوت، سبب ابهت و بزرگی است و انصاف مایهٔ فزونی دوستان است و با
بذل و بخشش قدر انسان‌ها بالا می‌رود و با تواضع نعمت (الهی) کامل می‌گردد و با
پذیرش هزینه‌ها (و رنج‌ها و مشکلات) عظمت و سروری حاصل می‌گردد، با روش
عادلانه، دشمن، مقهور و مغلوب می‌شود و با حلم و بردباری در برابر س菲یهان،
یاوران انسان بر ضد آنها فزونی می‌یابند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسندهٔ کتاب مصادر می‌گوید: این گفتار حکیمانه ترکیبی از گوهرهای گرانبهای است که در کتب مختلف
پخش شده و در روایت سید رضی یکجا آمده است از جمله آن کتب عیون الاخبار ابن قتیبه، عقد الفرید ابن
عبدربه، ربیع الابرار زمخشری، ریاض الاخبار ابن قاسم، مطالب السؤل ابن طلحه شافعی، غررالحکم
آمدی و سراج الملوك طرطوسی است و قابل توجه این‌که عبارات آنها در پاره‌ای از موارد با سید رضی
متفاوت است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۸).

شرح و تفسیر

هفت فضیلت مهم اخلاقی

امام علی (ع) در این گفتار نورانی به هفت نکته مهم از فضایل اخلاقی و اثر مثبت آنها اشاره می‌کند.

نخست می‌فرماید: «کثرت سکوت، سبب ابهت و بزرگی است»؛ (بِكَثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَةُ).

مرحوم ابن میثم در شرح نهج البلاغه خود در اینجا نکته جالبی آورده می‌گوید: دلیل کلام مولا این است که سکوت، غالباً نشانه عقل است و ابهت صاحبان عقل آشکار است و اگر به یقین دانسته شود که کثرت سکوت ناشی از عقل اوست، ابهت او بیشتر می‌شود و اگر حال او شناخته نشود و این احتمال وجود داشته باشد که سکوتش ناشی از عقل است باز سبب ابهت اوست و گاه ممکن است سکوت، ناشی از ضعف و ناتوانی در کلام باشد و باز هم این امر سبب احترام شخص می‌شود، زیرا از پریشان‌گویی پرهیز می‌کند.^۱

اضافه بر اینها، سکوت، سبب نجات از بسیاری از گناهان است، زیرا غالب گناهان کبیره به وسیله زبان انجام می‌شود تا آنجا که سی گناه کبیره را برای زبان شماره کرده‌ایم. بدیهی است هنگامی که انسان از این گناهان پرهیز کند ابهت و هیبت و شخصیت او بیشتر خواهد بود.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۶۰۲.

در حدیث جالبی از «هشام بن سالم» یکی از یاران خاص امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که می‌فرماید: «پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به مردی که خدمتش رسید فرمود: أَدُلُّكَ عَلَىٰ أَمْرٍ يُدْخِلُكَ اللَّهُ بِهِ الْجَنَّةَ؟ آیا تو را به چیزی هدایت کنم که به وسیله آن وارد بهشت شوی؟» عرض کرد: آری یا رسول الله.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَنْتَ مِمَّا أَنْالَكَ اللَّهُ؛ از آنچه خداوند در اختیار تو قرار داده بذل و بخشش کن». عرض کرد: اگر من خودم محتاج‌تر از کسی باشم که می‌خواهم به او بخشش کنم چه کنم؟

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «فَانْصُرِ الْمَظْلُومَ؛ به یاری ستم‌دیده برخیز».

عرض کرد: اگر من خودم از او ضعیف‌تر باشم چه کنم.

فرمود: «فَاصْنَعْ لِلْأَخْرَقِ يَغْنِي أَشْرُ عَلَيْهِ؛ شخص نادان را راهنمایی کن و به او مشورت بده».

عرض کرد: اگر من از او نادان‌تر باشم چه کنم؟ فرمود: «فَأَصْمِتْ لِسَانَكَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ؛ زبانت را جز از نیکی خاموش ساز». و سرانجام پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَمَّا يَسْرُوكَ أَنْ تَكُونَ فِيكَ خِصْلَةٌ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ تَجُرُّكَ إِلَى الْجَنَّةِ؟ آیا تو را خشنود نمی‌سازد که یکی از این صفات نیک را داشته باشی و تو را به سوی بهشت برد؟»^۱

اضافه بر این، سکوت سبب نورانیت فکر و عمق اندیشه است، همان‌گونه که در حدیثی از امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌خوانیم: «الزَّمِ الصَّمْتَ يَسْتَنِيرُ فِكْرُكَ؛ ساکت باش تا فکرت نورانی شود».^۲

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «أَكْثِرْ صَمْتَكَ يَتَوَفَّرُ فِكْرُكَ وَيَسْتَنِيرَ قَلْبُكَ وَيَسْلَمَ النَّاسُ مِنْ يَدِكَ؛ بسیار سکوت کن که فکرت فراوان و قلبت

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۳، ح ۵.

۲. غررالحکم، ح ۴۲۴۸.

نورانی می‌شود و مردم از تو در امان خواهند بود».^۱

البته همه اینها مربوط به سخنانی است که به اصطلاح فضول الکلام یا آلوده به گناه است؛ ولی سخن حق و تعلیم دانش و امر به معروف و نهی از منکر و امثال آن به یقین از آن مستثناست و همان‌گونه که سابقاً در حکمت ۱۸۲ گفتیم در روایات آمده است که اگر کلام از آفات خالی باشد به یقین از سکوت برتر است، زیرا انبیا دعوت به کلام شدند نه به سکوت حتی اگر ما در فضیلت سکوت سخن می‌گوییم از کلام کمک می‌گیریم.^۲

سپس در دومین نکته می‌فرماید: «انصاف مایهٔ فزونی دوستان است»؛ (وَبِالنَّصْفَةِ يَكْثُرُ الْمُوَاصِلُونَ).

«نَصْفَة» به معنای «انصاف» و «مُوَاصِلُونَ» جمع «مواصل» در اینجا به معنای دوست است.

حقیقت انصاف آن است که انسان، نه حق کسی را غصب کند و نه سبب محرومیت کسی از حقش شود، نه سخنی به نفع خود و زیان دیگران بگوید و نه گامی در این راه بردارد، بلکه همه جا حقوق را رعایت کند حتی در مورد افراد ضعیف که قادر به دفاع از حق خویش نیستند. بدیهی است کسی که این امور را رعایت کند دوستان فراوانی پیدا می‌کند و جاذبهٔ انصاف بر کسی پوشیده نیست. در روایات اسلامی دربارهٔ اهمیت انصاف بحث‌های گسترده‌ای دیده می‌شود از جمله تنها در اولین باب از ابوابی که در کتاب میزان الحکمه دربارهٔ اهمیت انصاف ذکر شده ۲۰ حدیث کوتاه و پرمعنا از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است؛ از جمله می‌فرماید: «الْإِنْصَافُ أَفْضَلُ الْفَضَائِلِ؛ برترین فضیلت‌ها انصاف است».^۳

۱. غررالحکم، ح ۴۲۵۲.

۲. برای توضیح بیشتر به ذیل حکمت ۱۸۲ و ۷۱ و به جلد اول تفسیر موضوعی اخلاق در قرآن، ص ۲۹۸ مراجعه شود.

۳. غررالحکم، ح ۹۰۹۶.

در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «إِنَّ أَكْبَرَ الْمُنَافَةِ مَنُوبَةُ الْأَنْصَافِ؛ بَرْتَرِينَ ثَوَابِ الْهَيِّ ثَوَابِ أَنْصَافِ اسْت.»^۱

نیز در حدیث دیگری می‌فرماید: «الْأَنْصَافُ يَرْفَعُ الْخِلَافَ وَيُوجِبُ الْإِتِّلَافَ؛ أَنْصَافِ اخْتِلَافَاتِ رَا بَرَطَرَفِ مِي سَاَزِدِ وَ مَوْجِبِ اِتِّحَادِ صَفُوفِ مِي شُود.»^۲

بالاخره در حدیثی دیگری می‌فرماید: «عَامِلُ سَائِرِ النَّاسِ بِالْأَنْصَافِ وَعَامِلُ الْمُؤْمِنِينَ بِالْإِثَارِ؛ بَا سَايرِ مَرْدَمِ بِي اَنْصَافِ رِفْتَارِ كُنْ وَ بَا مَوْمِنَانِ بِي اِثَار.»^۳

از حدیث اخیر مفهوم انصاف نیز روشن می‌شود؛ انصاف آن است که منافع خود و دیگران را با یک چشم ببینیم و ایثار آن است که دیگران را با بزرگواری بر خود مقدم بشماریم.

از حدیث ذیل نیز مفهوم «انصاف» آشکارتر می‌شود. امام صادق (علیه السلام) در این حدیث که شرح جنود هفتاد و پنج گانه عقل و جهل را بیان می‌کند، می‌فرماید: «وَالْأَنْصَافُ وَضْدُهُ الْحَمِيَّةُ؛ يَكِي دِيْكَرِ اَزْ لَشْكِرِيَانِ عَقْلِ اَنْصَافِ اسْتِ وَ ضِدْ اَنْ تَعْصَبُ (دِرْبَارَةُ حَقُوقِ خَوِيشْتَنِ) اسْت.»^۴

گاه بعضی تصور می‌کنند که اگر در بعضی از موارد انصاف را درباره دیگران رعایت کنند و به خطا و اشتباه اعتراف نمایند مقامشان در نظر مردم پایین می‌آید در حالی که قضیه عکس است. امام باقر (علیه السلام) در حدیثی از امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: «أَلَا إِنَّهُ مَنْ يُنْصَفِ النَّاسُ مِنْ نَفْسِهِ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا عِزًّا؛ كَسِي كِي اَنْصَافِ رَا دِرْ بَرَابَرِ مَرْدَمِ نَسَبْتِ بِي خَوِيشِ رِعَايَتِ كُنْدِ خُدا بَرِ عِزْتِ اُو مِي اَفْزَايِد.»^۵

۱. غررالحکم، ج ۹۱۰۶.

۲. همان، ج ۹۱۱۶.

۳. همان، ج ۹۱۰۹.

۴. کافی، ج ۱، ص ۲۱.

۵. همان، ج ۲، ص ۱۱۴.

در سومین نکته می‌فرماید: «با بذل و بخشش قدر انسان‌ها بالا می‌رود»؛
(وَبِالْإِفْضَالِ تَعْظُمُ الْأَقْدَارُ).

«افضال» منحصر به بذل مال نیست، بلکه همان‌گونه که مرحوم مغنیه در شرح نهج‌البلاغه خود آورده است هر کمکی که آلام و اندوه‌ها را کم کند و بارهای سنگین را از دوش مردم بر دارد مصداق آن است.

در خطبه معروف امیرمؤمنان (علیه السلام) که به خطبه «وسیله» مشهور شده است می‌خوانیم: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ مَنْ قَلَّ ذَلٌّ وَمَنْ جَادَ سَادَ؛ کسی که در احسان کوتاهی کند ذلیل می‌شود و کسی که جود و بخشش پیشه کند بزر می‌شود».^۱

شک نیست که هر قدر انسان، به دیگران بیشتر بذل و بخشش کند دل‌ها مجذوب او می‌شوند و سیل محبت مردم به سوی او سرازیر می‌گردد و همین امر باعث عظمت و شخصیت انسان می‌شود.

همان‌گونه که در حدیثی در غررالحکم می‌خوانیم: «بِالْإِفْضَالِ تَسْتَرِقُ الْأَعْنَاقُ؛ به وسیله بذل و بخشش مردم تسلیم انسان می‌شوند».^۲

حتی اگر چنین شخصی دارای عیوبی باشد، احسان و بخشش می‌تواند پرده بر عیب او بیفکند، چنان‌که در حدیث غررالحکم آمده است: «بِالْإِحْسَانِ تَسْتُرُ الْعُيُوبُ».

سپس در چهارمین نکته می‌فرماید: «با تواضع نعمت (الهی) کامل می‌گردد»؛
(وَبِالتَّوَاضُّعِ تَتِمُّ النِّعْمَةُ).

رابطه تواضع با اتمام نعمت از اینجاست که هم خدای متعال کسانی را که از نعمت‌هایش برخوردار می‌شوند و گرفتار کبر و غرور نمی‌گردند، بلکه در برابر خلائق تواضع بیشتری می‌کنند مشمول لطف و رحمت خاصش می‌گرداند و بر

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۷۸، ح ۱.

۲. غررالحکم، ح ۸۵۶۱.

نعمتش می‌افزاید و هم بندگان خدا وقتی چنین حالتی را در او ببینند که کثرت نعمت باعث فزونی تواضع او شده او را لایق سربلندی و سرپرستی و پیشوایی جامعه می‌بینند و عظمت او در چشم مردم بیشتر می‌شود.

در حدیثی در اصول کافی آمده است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «خداوند متعال به موسی (علیه السلام) خطاب کرد: ای موسی! آیا می‌دانی چرا تو را مخاطب خود ساختم و با تو تکلم کردم و دیگران را چنین افتخاری ندادم؟ موسی عرض کرد: پروردگارا برای چه بود؟ خدای متعال وحی فرستاد که ای موسی! من تمام بندگانم را بررسی کردم احدی را از تو متواضع‌تر نیافتم تو هنگامی که نماز می‌خوانی صورت خود را بر خاک می‌نهی (از این حدیث شریف روشن می‌شود که در نمازهای قبل از اسلام به هنگام نماز و عبادت صورت بر خاک نمی‌گذاشتند، موسی بن عمران برای ابراز نهایت تواضع این کار را انجام می‌داد).»^۱

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عَبْدًا مَنْ تَوَاضَعَ عَنْ رِفْعَةٍ؛ برترین بندگان خدا کسی است که در عین بزرگی و عظمت تواضع کند.»^۲ در حدیثی از امام امیرمؤمنان می‌خوانیم: «التَّوَّاضُّعُ زَكَاةُ الشَّرَفِ؛ زکات مقام و شرافت تواضع است.»^۳

اصولاً یکی از فلسفه‌های عبادات اسلامی مخصوصاً نماز و زیارت خانه خدا پرورش روح تواضع در انسان است.

در حدیثی از رسول خدا می‌خوانیم: روزی به یارانش فرمود: «مَالِي لَا أَرَى عَلَيْكُمْ حَلَاوَةَ الْعِبَادَةِ؛ چرا شیرینی عبادت را در شما نمی‌بینم؟ قالوا وما حلاوة

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۳، ح ۷.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۹.

۳. غرر الحکم، ح ۵۱۳۲.

العبادة؛ عرض کردند: شیرینی عبادت چیست؟ «قَالَ: التَّوَاضُّعُ؛ فرمود: تواضع است».^۱

در بحارالانوار آمده است که حضرت مسیح علیه السلام می فرمود: «بِالتَّوَاضُّعِ تُعَمَّرُ الْحِكْمَةُ لَا بِالتَّكْبَرِ وَكَذَلِكَ فِي السَّهْلِ يَنْبُتُ الزَّرْعُ لَا فِي الْجَبَلِ؛ بوسیله تواضع علم و دانش آباد می شود نه با تکبر، همان گونه که زراعت در زمین نرم و هموار می روید نه بر کوه های (بلند)».^۲

در روایات اسلامی نشانه هایی برای تواضع ذکر شده است؛ از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «التَّوَاضُّعُ الرِّضَا بِالْمَجْلِسِ دُونَ شَرْفِهِ وَأَنْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ لَقِيتَ وَأَنْ تَتْرَكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كُنْتَ مُحِقًّا؛ تواضع آن است که به کمتر از جایگاه شایسته خود در مجلس قانع باشی و هر کس را ملاقات کردی به او سلام کنی و مشاجره را با دیگران رها سازی، هر چند حق با تو باشد».^۳

این سخن را با حدیثی از رسول خدا پایان می بریم آنجا که فرمود: «إِنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَيَّ وَأَقْرَبَكُمْ مِنِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَجْلِسًا أَحْسَنَكُمْ خُلُقًا وَأَشَدُّكُمْ تَوَاضُعًا وَإِنْ أَبْعَدَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنِّي الشَّرَّارُونَ وَهُمْ الْمُسْتَكْبِرُونَ؛ محبوب ترین شما نزد من و نزدیک ترین شما به من در روز قیامت کسی است که از همه اخلاقش بهتر و از همه متواضع تر باشد و دورترین شما از من روز قیامت مستکبرانند».^۴

در پنجمین نکته حکیمانه می فرماید: «با پذیرش هزینه ها (و رنج ها و مشکلات) عظمت و سروری حاصل می گردد»؛ (وَبِاخْتِمَالِ الْمُؤْنِ يَجِبُ السُّؤْدُ). «مُؤْن» جمع «مُؤْنه» به معنای هزینه و «سُؤْدَد» به معنای بزرگی و سروری است.

۱. محجة البیضاء، ج ۶، ص ۲۲۲.

۲. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۲۱.

۳. همان، ج ۷۵، ص ۱۷۶.

۴. همان، ج ۶۸، ص ۳۸۵، ج ۲۶.

زندگی دنیا آمیخته با انواع مشکلات است مخصوصاً برای رسیدن به مقامات والا مشکلات بیشتری را باید تحمل کرد و نازپروردگان متنعم به جایی نمی‌رسند. نازپرورده تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد مرحوم مغنیه در شرح این جمله می‌گوید: کسی که بارهای سنگین مردم را بر دوش کشد مردم او را بر سر خود می‌نشانند و او را اهل رهبری و ریاست می‌بینند، دین و رنگ و نسبش هر چه باشد ولی کسانی که مردم از آنها بهره‌مند نمی‌شوند به آنها همانند موجودی نگاه می‌کنند که هیچ ثمره‌ای ندارد، هر چند دنیا را از علم و دانش خود پر کند.^۱

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ سَيِّدًا كَظُمَ الْغَيْظُ وَالْعَفْوُ عَنِ الْمُسِيءِ وَالصِّلَةُ بِالنَّفْسِ وَالْمَالِ؛ سه چیز است در هر کس باشد ریاست و سروری پیدا می‌کند: فرو بردن خشم و عفو خطاکاران و خدمات و جانی و مالی به دیگران».^۲

در حدیث مشروحه که امام کاظم (علیه السلام) خطاب به «هشام بن حکم» مسائل مهمی را بیان فرموده و مرحوم کلینی آن را در صدر جلد اول کتاب کافی قرار داده است در بخشی از آن می‌خوانیم که امام (علیه السلام) می‌فرماید: «يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَإِلَى أَهْلِهَا فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ وَنَظَرَ إِلَى الْآخِرَةِ فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ فَطَلَبَ بِالْمَشَقَّةِ أَبْقَاهُمَا؛ ای هشام! عاقل نظری به دنیا و اهلیش افکند و دانست آن را جز با مشقت نمی‌توان به دست آورد و نگاهی به آخرت کرد و دانست آن نیز جز با مشقت به دست نمی‌آید از این رو با تحمل مشقت، آن را که بقای بیشتری داشت (آخرت) طلب نمود».^۳

در حدیثی که در مستدرک الوسائل از امام صادق (علیه السلام) نقل شده، آمده است:

۱. شرح نهج البلاغة مغنیه، ج ۴، ص ۳۵۱.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۰.

۳. کافی، ج ۱، ص ۱۸.

«طَلَبْتُ الرِّيَاسَةَ فَوَجَدْتُهَا فِي النَّصِيحَةِ لِعِبَادِ اللَّهِ؛ به سراغ سروری رفتم آن را در خیرخواهی به بندگان خدا یافتم».^۱

این بحث را با حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم: «أَرْبَعُ خِصَالٍ يَسُودُ بِهَا الْمَرْءُ: الْعِفَّةُ وَالْأَدَبُ وَالْجُودُ وَالْعَقْلُ؛ چهار خصلت است که انسان به وسیله آن به سروری و بزرگی می رسد: خویشتن داری در برابر گناه و ادب و بخشش و عقل».^۲

سپس امام علیه السلام در ششمین جمله حکمت آمیز می فرماید: «با روش عادلانه، دشمن مقهور و مغلوب می شود»؛ (وَبِالسَّيْرِ الْعَادِلَةِ يُقْهَرُ الْمُتَاوِي).^۳

«مُتَاوِي» به معنای «دشمن» از ریشه «مناواة» به معنای «دشمنی» است، زیرا دشمن هنگامی موفق به کار خود می شود که دستاویزی پیدا کند. کسی که روش عادلانه دارد، دستاویزی به دست دشمن نمی دهد و همین باعث مقهور شدن اوست.

افزون بر این کسی که روش عادلانه ای دارد طرفداران زیادی در میان مردم پیدا می کند و آن کس که طرفداران زیاد دارد دشمنش مقهور می شود.

افزون بر همه اینها چنین کسی مورد الطاف الهی است و خداوند چنین بنده عدالت پیشه ای را در برابر دشمنانش تنها نمی گذارد و او را پیروز می گرداند و به گفته شاعر:

دشمن به کین نشسته مولا نمی گذارد الطاف بی کرانش تنها نمی گذارد
در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْعَدْلُ جُنَّةٌ وَاقِيَةٌ وَجَنَّةٌ بَاقِيَةٌ؛ عدالت سپر نگهدارنده و بهشت جاودان است».^۳

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۷۳.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۴.

۳. همان، ج ۷۴، ص ۱۶۶.

در روایت دیگری از غررالحکم می خوانیم: «إِعْدِلْ تَدُمَ لَكَ الْقُدْرَةُ؛ عدالت بیشه کن تا قدرت تو پایدار ماند».^۱

اصولاً عدالت اساس نظام تکوین و تشریع است، همان گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ؛ به وسیله عدالت و نظم، آسمان و زمین برپاست».

در حدیث دیگری نیز از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «الْعَدْلُ حَيَاةُ الْأَحْكَامِ؛ عدالت روح و حیات احکام است».^۲

بنابراین کسی که روش عادلانه را در زندگی خود برگزیده است، هماهنگ با نظام هستی و همگام با شریعت اسلام است و چنین کسی به یقین بر دشمنانش پیروز می شود.

در ذیل خطبه ۲۱۶ نیز شرحی در این زمینه داشتیم.^۳
در هفتمین و آخرین جمله این کلام حکیمانه می فرماید: «با حلم و بردباری در برابر سفیهان، یاوران انسان بر ضد آنها زیاد می شوند»؛ (وَبِالْحِلْمِ عَنِ السَّفِيهِ تَكْثُرُ الْأَنْصَارُ عَلَيْهِ).

شبیه همین معنا در حکمت ۲۰۶ گذشت.

بی شک در هر جامعه ای افراد سفیه و کم خردی هستند که کار آنها خرده گیری بر بزرگان و گاه پرخاشگری است و هرگونه درگیری با آنان سبب وهن افراد باشخصیت و جرأت و جسارت سفیهان می گردد، بنابراین بهترین روش در مقابل این گونه افراد همان گونه که در آیات فراوانی از آیات قرآن مجید آمده و در کلام نورانی بالا اشاره شد، بردباری و تحمل و بی اعتنایی به گفتار و سخنان

۱. غررالحکم، ج ۷۷۶۰.

۲. همان، ج ۱۷۰۲.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ج ۸، ص ۲۴۵.

آنهاست. از آنجا که آنها حریم افراد باشخصیت را می‌شکنند و جسورانه سخن می‌گویند، این تحمل و بردباری سبب می‌شود چهرهٔ مظلومیت به خود بگیرند و مردم فهمیدهٔ جامعه به یاری آنها بر ضد سفيهان و بی‌خردان برخیزند و آنها را ساکت کرده بر جای خود بنشانند.

سیرهٔ رسول اکرم ﷺ و امامان معصوم علیهم‌السلام و بسیاری از بزرگان دینی همین بوده است.

حقیقت «حلم» همان‌گونه که در حدیثی از امام حسن مجتبیٰ علیهما السلام آمده است: «كَظُمُ الْغَيْظِ وَمِلْكُ النَّفْسِ» است یعنی حلم فروبردن غضب و تسلط بر نفس خویش است به گونه‌ای که عکس‌العملی نشان ندهد.^۱

در زندگی پیامبر اکرم ﷺ بارها خوانده‌ایم که افراد نادان و جسوری خدمتش می‌رسیدند و تعبیرات ناروایی نثار می‌کردند و حتی گاه با شخص حضرت درگیر می‌شدند؛ اما آن حضرت تحمل می‌کرد و به حل مشکلاتشان می‌پرداخت. داستان امام حسن مجتبیٰ علیهما السلام و آن مرد شامی نیز معروف است.

در کتاب اسد الغابه در سرگذشت «قیس بن عاصم» مردی که بزرگ قبیلهٔ خود و مورد احترام رسول اکرم ﷺ بود می‌خوانیم: «او بسیار به حلم و بردباری مشهور بود؛ از جمله این که «احنف بن قیس» صحابی رسول خدا ﷺ می‌گوید: من حلم را از «قیس بن عاصم» آموختم؛ روزی دیدم در کنار خانه‌اش نشسته و بر غلاف شمشیرش تکیه کرده بود و برای قومش سخن می‌گفت. ناگهان مردی را دست بسته همراه با بدن مقتولی نزد او آورده گفتند: این مرد دست بسته فرزند برادر توست که فرزندات را کشته است. «احنف» می‌گوید: «قیس» کلام خود را قطع نکرد تا زمانی که تمام شد بعد رو به فرزند برادرش که قاتل بود کرد و گفت: ای پسر برادر! کار بسیار بدی کردی، خدا را عصیان نمودی، رحمت را قطع

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۲، ح ۲.

کردی و پسر عمویت را کشتی و در واقع تیر به پیکر خود زدی و از گروه یارانت کاستی. سپس فرزند دیگری داشت به او گفت: بر خیز بازوهای پسر عمویت را باز کن و برادرت را به خاک بسپار و یکصد شتر به عنوان دیه فرزند به مادرت بده چرا که او در این دیار غریب است.^۱

علما و بزرگان دین نیز این روش را از پیشوایان معصوم آموخته بودند؛ در حالات یکی از فقهای بزرگ نجف نقل می‌کنند: روزی شخصی نیازمند و خشمگین، نامه بسیار توهین آمیزی به او نوشته بود که من می‌خواهم سرپناهی تهیه کنم و باید نصف قیمت آن را شما بپردازید. آن فقیه برجسته نامه توهین آمیز و هتاکانه را خواند بعد بی آنکه عکس العمل نامناسبی نشان بدهد به دوستان حاضرش فرمود: اگر ما نصف سرپناه او را تهیه کنیم، نصف دیگرش را چه کسی تهیه می‌کند.^۲

البته در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «كَفَى بِالْحِلْمِ ناصراً وَإِذَا لَمْ تَكُنْ حَلِماً فَتَحَلَّمْ؛ برای یاری انسان، حلم و بردباری کافی است و اگر واقعا بردبار نیستی خود را به صورت بردباران در آور.»^۳

در حدیث دیگری از مولا امیرمؤمنان (علیه السلام) آمده است: «جَمَالُ الرَّجُلِ حِلْمُهُ؛ زیبایی انسان در حلم اوست.»^۴

اشتباه نشود. حلم این نیست که انسان بر اثر عجز و ناتوانی بردباری پیشه کند و بدی‌هایی را که به او شده به خاطر بسپارد تا به موقع خود انتقام گیرد. در حدیثی از امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌خوانیم: «لَيْسَ الْحَلِيمُ مَنْ عَجَزَ فَهَجَمَ وَإِذَا قَدَرَ انْتَقَمَ إِنَّمَا الْحَلِيمُ مَنْ إِذَا قَدَرَ عَفَى؛ کسی که به خاطر عجز و ناتوانی اقدام به کاری نکند

۱. أسد الغابه، ج ۴، شرح حال «قیس بن عاصم».

۲. این رخداد مربوط به مرحوم آیه الله سید عبدالهادی شیرازی است.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۱۲.

۴. غررالحکم، ج ۶۳۹۲.

و به هنگام توانایی انتقام گیرد حلیم و بردبار نیست. حلیم کسی است که به هنگام توانایی عفو کند.^۱

این سخن را با داستان دیگری از حلم امیرمؤمنان علیه السلام پایان می‌دهیم. بعد از جنگ جمل «صفیه» دختر «عبدالله خزاعی» رو به امیرمؤمنان علیه السلام کرد و گفت: خدا زنانت را بی‌شوهر کند آن‌گونه که زنان ما را بی‌شوهر کردی، بچه‌هایت را یتیم کند آن‌گونه که فرزندان ما را یتیم کردی. جمعی برخاستند که به او حمله کنند. امیرمؤمنان فرمود: «دست از این زن بردارید» آنها دست نگه داشتند. کسانی که سخن آن زن را شنیده بودند از حلم علی علیه السلام نسبت به او تعجب کردند.^۲ در ذیل حکمت ۲۰۶ شرح بیشتری در مورد مسئله «حلم» آمده است.

* * *

۱. غررالحکم، ج ۶۴۳۷.

۲. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۰۳. این روایت به طور مشروح‌تری در ذیل نامه ۱۴ در جلد نهم از همین کتاب آمده است.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

الْعَجَبُ لِعَفْلَةِ الْحُسَّادِ، عَنْ سَلَامَةِ الْأَجْسَادِ!

امام علی (ع) فرمود:

در شگفتی که چگونه حسودان از سلامتی خویش غافل‌اند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب (ع) در مصادر می‌گوید: در کتاب الحکم المنثوره این کلام نورانی با تفاوتی به این صورت نقل شده است: «يَا عَجَباً مِنْ عَفْلَةِ الْحُسَّادِ...» و نیز در غرر الحکم با این تفاوت نقل شده: «عَجِبْتُ لِعَفْلَةِ الْحُسَّادِ» و تردید نیست که آن دو این کلام حکیمانه را از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۹).

شرح و تفسیر

حسد دشمن سلامتی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به یکی از آفات حسد اشاره کرده می‌فرماید: «در شگفتم که چگونه حسودان از سلامتی خویش غافل‌اند»؛ (الْعَجَبُ لِعَفْلَةِ الْحُسَادِ، عَنْ سَلَامَةِ الْأَجْسَادِ!). «حُسَاد» جمع «حسود» است.

روشن‌ترین تفسیر برای گفتار حکیمانه بالا آن است که حسد روح و قلب انسان را می‌فشارد و بر اثر این فشار، انسان بیمار می‌شود و گاهی از شدت حسد دق می‌کند و می‌میرد، زیرا می‌بیند شخص محسود دارای نعمت‌های مختلفی است. هرچه نعمت او بیشتر می‌شود، غم و اندوه حسود فزون‌تر می‌گردد. گاه به حالت افسردگی کشیده می‌شود و گاه به بیماری جسمانی مبتلا می‌گردد، زیرا رابطه روح و جسم به اندازه‌ای است که ناراحتی‌های روحی فوراً در جسم اثر می‌گذارد و سلامت انسان را مختل می‌کند.

بنابراین حسودان آرزو می‌کنند نعمت شخصی که مورد حسد است زائل گردد؛ خواه این نعمت مقام باشد یا مال و ثروت. در حالی که با حسد خویش نعمتی را که از آن نعمت‌ها بزرگتر است از دست می‌دهند و آن نعمت سلامتی است که هیچ نعمتی با آن برابری نمی‌کند. اگر تمام دنیا را به کسی بدهند؛ ولی مبتلا به بیماری سرطان یا فلج و از کارافتادگی دست و پا و سر و صورت باشد

کمترین ارزشی برای او ندارد و اگر همه چیز را از او بگیرند و سلامتی را به او باز گردانند به یقین خوشحال خواهد شد.

آری. بعد از ایمان و عقل که از نعمت‌های معنوی است برترین نعمت مادی سلامت جسم است که حسود آن را به آسانی از دست می‌دهد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه معنای دیگری برای این کلام مولا ارائه کرده‌اند که بسیار بعید به نظر می‌رسد و آن این که امام (علیه السلام) می‌فرماید: چرا حاسدان نسبت به مال و جاه دیگران حسادت می‌ورزند؟ چرا نسبت به سلامتی آنها که از مال و جاه برتر است حسودی ندارند؟ این در واقع کنایه از اهمیت نعمت سلامتی است.

روشن است که هدف مولا این نیست، زیرا معنای این سخن آن می‌شود که حسودان را تشویق کنیم بر سلامتی دیگران حسادت بورزند. از سویی دیگر حسادت در جایی است که انسان فاقد نعمتی باشد و دیگری را واجد آن بداند و با توجه به این که حاسدان غالباً از سلامت برخوردارند، حسادت نسبت به سلامتی دیگران معنا ندارد.

آنچه تفسیر اول را تأیید و تثبیت می‌کند روایات فراوانی است که در نهج البلاغه یا کتب دیگر از امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل شده است. از جمله در حکمت ۲۵۶ می‌خوانیم: «صِحَّةُ الْجَسَدِ، مِنْ قِلَّةِ الْحَسَدِ؛ صحت بدن بر اثر کمی حسد حاصل می‌شود».^۱

در حدیث دیگری که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نقل کرده است می‌فرماید: «الْحَسَدُ لَا يَجْلِبُ إِلَّا مَضَرَّةً وَغَيْظاً يُوهِنُ قَلْبَكَ وَيُمَرِّضُ جِسْمَكَ؛ حسد جز زیان و خشمی که قلب تو را سست می‌کند و بدنت را بیمار می‌سازد به بار نمی‌آورد».^۲

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۶.

۲. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۶.

در حدیث دیگری نیز از آن حضرت آمده است: «لَا رَاحَةَ لِحَسُودٍ؛ حسود هرگز به آسودگی نمی‌رسد».^۱

آفات حسد منحصر به این مورد نیست گرچه این مورد بسیار مهم است. یکی دیگر از آفات حسد آن است که تلاش و کوشش و نیروی انسان را به جای این که به جنبه‌های مثبت سوق دهد در جنبه‌های منفی نابود می‌کند به گونه‌ای که اگر تلاشی را که برای زوال نعمت الهی از دیگری به کار می‌گیرد جهت به دست آوردن برای خویش به کار می‌گرفت چه بسا از محسود هم برتر و بالاتر می‌شد. از این گذشته، حسد ممکن است به ایمان و توحید انسان لطمه بزند، زیرا حسود در اعماق دلش خدا را در تقسیم نعمت‌ها حکیم نمی‌شمارد، زیرا اگر قسمت الهی را روی حکمت می‌دانست و به آن راضی بود در دام حسد گرفتار نمی‌شد.

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۶.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الذُّلِّ.

امام علیؑ فرمود:

طمع‌کار در بند ذلت گرفتار است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر تنها چیزی که در اینجا آورده این است که می‌گوید این کلام حکمت‌آمیز در مختارات جاحظ آمده و زمخشری نیز در ربیع الابرار آن را نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۹).

شرح و تفسیر

اسیران ذلت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به یکی از آفات طمع اشاره کرده، می‌فرماید: «طمع کار در بند ذلت گرفتار است»؛ (الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الذُّلِّ).

«وَتَاق» به معنی بند و زنجیری است که اسیر و یا حیوانی را با آن می‌بندند. شبیه این سخن همان است که در حکمت ۱۸۰ گذشت که فرمود: «الطَّامِعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ؛ طمع بندگی جاویدان است» نیز در حکمت ۲۱۹ خواندیم که امام می‌فرمود: «قربانگاه عقل‌ها غالباً در زیر نور خیره‌کننده طمع‌هاست».

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد طمع معمولاً به معنای علاقه شدید به چیزی است که فوق استحقاق انسان و غالباً به دست دیگران است شخص طمع‌کار برای به دست آوردن آن باید در مقابل این و آن خضوع کند و طناب ذلت بر گردن خویش نهد، شاید به مقصود برسد و شاید هم نرسد.

به تعبیر دیگر طمع ریسمانی نامرئی است که انسان بر گردن خود می‌نهد و سر آن را به دست کسی که از او طمع دارد می‌سپارد و همچون برده یا حیوانی در اختیار او قرار می‌گیرد.

نقطه مقابل طمع قناعت است که انسان را از همگان بی‌نیاز و عزت و کرامت او را حفظ می‌کند.

اضافه بر این‌ها، اموال و مقامات و اشیایی که مورد طمع طمعکاران است در

بسیاری از موارد دست نیافتنی است، به همین دلیل طمع کار برای رسیدن به آن عمری دست و پا می زند و چه بسا ناکام از دنیا برود در حالی که سرمایه عمر خود را بیهوده از دست داده نه به مقامی در دنیا رسیده و نه در پیشگاه خدا منزلتی دارد.

در حدیث معروفی که ملاصالح مازندرانی در شرح اصول کافی آورده است، می خوانیم: «عَزَّ مَنْ قَنَعَ وَذَلَّ مَنْ طَمَعَ؛ کسی که قناعت پیشه کند عزیز می شود، و کسی که طمع بورزد ذلیل خواهد شد».^۱

در حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان می خوانیم: «عِنْدَ غُرُورِ الْأَطْمَاعِ وَالْآمَالِ تَنَخُّدُ عُقُولُ الْجُهَالِ وَتَخْتَبِرُ أَلْبَابُ الرِّجَالِ؛ به هنگام فریب طمع ها و آرزوها عقول جاهلان گرفتار می شود و عقل مردان بزر در آزمون قرار می گیرد».^۲

در حکمت ۲۷۵ نیز خواهد آمد که امام (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ الطَّمَعَ مُورِدُ غَيْرِ مُصْدِرٍ، وَضَامِنٌ غَيْرُ وَفِيٍّ؛ طمع آدمی را به سرچشمه آب وارد می کند و بی آنکه او را سیراب کرده باشد باز می گرداند، طمع ضامنی است که هرگز به عهد خود وفا نمی کند».^۳

این سخن را با شعر مشهوری که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود در ذیل این گفتار حکیمانه آورده پایان می دهیم:

طَمِعْتَ بِلَيْلِي أَنْ تَرِيْعَ وَإِنَّمَا تَقَطَّعَ أَغْنَاكَ الرِّجَالِ الْمَطَامِعُ

به لیلا طمع ورزیدی که نظر لطفی به تو کند (و این اشتباه بود) آری گردن مردان را طمع ها قطع می کند.

۱. شرح اصول کافی، ج ۸، ص ۱۸۱.

۲. غررالحکم، ج ۶۲۲.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۷۵.

وَسُئِلَ عَنِ الْإِيمَانِ،

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ.

هنگامی که از امام علیه السلام درباره تفسیر ایمان سؤال کردند فرمود:

ایمان معرفت با قلب (عقل) و اقرار به زبان و عمل به ارکان (دین) است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می گوید: نخستین بار این سخن را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان فرمود و همه محدثان آن را از آن حضرت نقل کرده اند و امام علیه السلام که باب مدینه علم نبی بوده همین سخن را در پاسخ این سؤال کننده بیان فرمود. سپس می افزاید: کافی است که به امالی صدوق و عیون اخبار الرضا علیه السلام و خصال و تاریخ بغداد و امالی شیخ طوسی مراجعه شود که از طرق کثیره این حدیث به وسیله امیرمؤمنان علی علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۹).

شرح و تفسیر

حقیقت ایمان

امام علیه السلام در این کلام نورانی خود، که بر گرفته از کلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله است حقیقت ایمان کامل را در عبارتی کوتاه و پرمعنا بیان کرده است، هنگامی که از امام علیه السلام درباره تفسیر ایمان سؤال کردند فرمود: «ایمان معرفت با قلب (عقل) و اقرار به زبان و عمل به ارکان (دین) است»؛ (وَسُئِلَ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ عليه السلام: الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ).

در واقع ایمان درختی است که ریشه آن شناخت خدا و پیامبر اکرم و پیشوایان دین و معاد است و به دنبال آن بر زبان ظهور پیدا می کند و ثمره این شجره طوبه انجام وظایف الهی است، بنابراین کسانی که در انجام وظایف کوتاهی می کنند ایمانشان ناقص است و از دو حال خارج نیست یا گرفتار ضعف ایمانند و یا هوا و هوس چنان بر آنها غالب شده که از تجلی ایمان در عمل پیش گیری می کند. ابن ابی الحدید در اینجا به نفع مذهب معتزله استفاده کرده می گوید: آنچه امام علیه السلام در اینجا فرموده عین چیزی است که معتزله اهل سنت به آن معتقدند که عمل به ارکان و انجام واجبات (و ترک محرمات) را در مفهوم ایمان داخل می دانند و آن کس که عمل نکند نمی توان نام مؤمن بر او نهاد، هرچند با قلب پذیرفته و با زبان اقرار کرده باشد و این بر خلاف اعتقاد اشعری ها از اهل سنت و امامیه است.

ولی ابن ابی الحدید از این نکته غافل شده است که امامیه، اسلام و ایمان را متفاوت می‌دانند؛ کسی که شهادتین را ابراز کند و یقین به خلاف‌گویی او نداشته باشیم در زمره مسلمانان است و جان و مال و خونس محفوظ، ذبیحه او حلال و ازدواج با او مباح است؛ امامیه آن را به معنای اقرار به شهادتین و اقرار به امامت ائمه دوازده گانه می‌دانند و برای آن درجاتی قائلند؛ بعضی دارای درجات پایین، بعضی درجات متوسط و بعضی درجات عالی هستند و آنچه در کلام امام (علیه السلام) آمده اشاره به درجه عالی ایمان است.

از آن بالاتر چیزی است که قرآن مجید در اوائل سورة «انفال» بیان کرده است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»؛ مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دل‌هایشان ترسان می‌گردد؛ و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می‌شود، ایمانشان فزونتر می‌گردد؛ و تنها بر پروردگارشان توکل دارند. * آنها که نماز را برپا می‌دارند؛ و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند. * (آری)، مؤمنان حقیقی آنها هستند؛ برای آنان درجاتی والا نزد پروردگارشان است؛ و برای آنها، آمرزش و روزی پرارزش است.^۱

از این سه آیه شریفه به خوبی استفاده می‌شود که ایمان کامل علاوه بر اعتقاد قلبی و عمل به ارکان مسائل دیگری را نیز شامل می‌شود؛ از جمله این که هنگامی که نام خدا برده می‌شود دل لرزان گردد و احساس مسئولیت کند و هنگامی که آیات قرآن بر او خوانده شود ایمانش رشد یابد و اینها اموری است که حتی معتزله نیز آن را شرط ایمان نمی‌دانند و جالب این که در دو مورد از این آیات واژه حصر به کار برده است در ابتدا می‌گوید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ...»؛ مؤمنان تنها

۱. انفال، آیه ۲-۴.

اینها هستند که دارای این صفات پنج‌گانه می‌باشند» و در پایان آیه می‌فرماید: «﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾؛ مؤمنان حقیقی فقط آنها هستند» و از اینجا به خوبی روشن می‌شود که ایمان دارای درجات متفاوت و مختلفی است.

اضافه بر این در بعضی از روایات که در منابع اهل بیت آمده است می‌خوانیم: هنگامی که درباره ایمان سؤال کردند در جواب فرمودند: «الْإِيْمَانُ أَنْ يُطَاعَ اللَّهُ فَلَا يُعْصَى؛ ایمان آن است که انسان خدا را اطاعت کند پس هیچ معصیتی به جا نیاورد. (این تعبیر معاصی کبیره و صغیره را هر دو شامل می‌شود).»^۱ در حدیث دیگری از همان امام (امام صادق علیه السلام) آمده است که در برابر این سؤال که آیا ایمان عمل است یا قول بدون عمل (اعتراف به شهادتین) امام علیه السلام فرمود: «الْإِيْمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ وَالْقَوْلُ بَعْضُ ذَلِكَ الْعَمَلِ؛ ایمان تمامش عمل و قول بخشی از آن عمل است.»^۲

از این تعبیرها استفاده می‌شود که ایمان، اطلاقات مختلفی دارد؛ گاه به حد اقل آن اشاره شده و گاه به حد اکثر و گواه آن حدیث معروفی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است که می‌فرماید: «الْإِيْمَانُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ فَأَلَمَقْدَادُ فِي الثَّامِنَةِ وَأَبُوذَرٍّ فِي التَّاسِعَةِ وَسَلْمَانُ فِي الْعَاشِرَةِ؛ ایمان ده درجه دارد. مقداد در درجه هشتم، ابوذر در درجه نهم و سلمان در درجه دهم قرار داشتند.»^۳ (البته ایمان انبیا و اوصیای معصوم حساب دیگری دارد).

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۳.

۲. همان.

۳. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۱.

وَقَالَ عَلَيْكَ السَّامِرُ

مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَزِينًا فَقَدْ أَصْبَحَ لِقَضَاءِ اللَّهِ سَاخِطًا، وَمَنْ أَصْبَحَ يَشْكُو مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ فَقَدْ أَصْبَحَ يَشْكُو رَبَّهُ، وَمَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ لِعِغْنَاهُ ذَهَبَ ثُلُثًا دِينِهِ، وَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَمَاتَ فَدَخَلَ النَّارَ فَهُوَ مِمَّنْ كَانَ يَتَّخِذُ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوءًا، وَمَنْ لَهَجَ قَلْبُهُ بِحُبِّ الدُّنْيَا التَّاطَ قَلْبُهُ مِنْهَا بِثَلَاثٍ: هَمٌّ لَا يُغْبِيهِ، وَحِرْصٌ لَا يَتْرُكُهُ، وَأَمَلٌ لَا يُدْرِكُهُ.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

کسی که برای دنیا غمگین باشد (در واقع) از قضای الهی ناخشنود است و آن کس که از مصیبتی که به او رسیده شکایت کند از پروردگارش شکایت کرده است و کسی که در برابر ثروتمندی به علت ثروتش تواضع کند، دو سوم دین خود را از دست داده است! و کسی که قرآن بخواند و پس از مرگ وارد آتش دوزخ گردد از کسانی بوده است که آیات خدا را استهزاء می کرده و آن کس که قلبش با محبت دنیا پیوند خورده سه چیز او را رها نخواهد کرد: اندوه دائم، حرصی که هرگز او را ترک نمی کند و آرزویی که هیچ گاه به آن نخواهد رسید!

→ در کتاب مصادر در ذیل این کلام نورانی آمده است که ابن جوزی در تذکرة الخواص و کراجکی در کنزالفوائد آن را با اضافه‌ای آورده‌اند. (که نشان می‌دهد از منبع دیگری دریافت داشته‌اند) به علاوه این جمله‌های حکیمانه به صورت پراکنده در کتاب‌های مختلف دیگری آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۳).

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار این کلام حکیمانه را با تفاوتی از «تفسیر عیاشی» که قبل از مرحوم سید رضی بوده نقل می‌کند، تحت این عنوان که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: در تورات چنین نوشته شده است... آن‌گاه این حدیث را با تفاوت و اضافاتی بیان فرموده. (بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۱۹۶، ح ۲۱).

شرح و تفسیر

نتایج غم‌انگیز پنج صفت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به پنج رذیله اخلاقی و آثار سوء آن اشاره کرده نخست می‌فرماید: «کسی که برای دنیا غمگین باشد (درواقع) از قضای الهی ناخشنود است»؛ (مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَزِينًا فَقَدْ أَصْبَحَ لِقَضَاءِ اللَّهِ سَاخِطًا).

با توجه به این که آنچه در عالم رخ می‌دهد به اراده خداست و معنای توحید افعالی همین است که «لَا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» بنابراین اگر بر اثر حوادثی بخشی از امکانات دنیوی ما از دست برود در واقع قضای الهی بوده و اگر کسی به سبب آن اندوهگین گردد در واقع به قضای الهی خشمگین شده است.

به تعبیر دیگر، گاه ضررها و زیان‌ها و حوادث نامطلوب بر اثر کوتاهی‌ها و ندانم‌کاری‌های خود ماست که باید خود را درباره آن ملامت کنیم و گاه بر اثر اموری است که خارج از اختیار ماست و این همان چیزی است که به عنوان قضای الهی تعبیر می‌شود. اندوهگین شدن برای این امور در واقع اظهار ناراحتی در برابر قضای الهی است.

از سوی دیگر توجه به این حقیقت که انسان باید در برابر قضای الهی تسلیم باشد دو اثر مثبت در انسان دارد: نخست موجب آرامش روح انسان است و دیگر این که یأس و نومیدی را از انسان دور می‌دارد و وی را از حالت انفعالی دور ساخته به سوی آینده‌ای بهتر حرکت می‌دهد.

در قرآن مجید در سوره «توبه» می خوانیم: «إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُوءُهُمْ وَ إِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ * قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»؛ هرگاه نیکی به تو رسد، آنها را ناراحت می کند؛ و اگر مصیبتی به تو رسد، می گویند: «ما تصمیم خود را از پیش گرفته ایم». و (از نزد تو) باز می گردند در حالی که خوشحالند! * بگو: «هیچ حادثه ای برای ما رخ نمی دهد، مگر آنچه خداوند برای ما مقرر داشته است؛ او پشتیبان و سرپرست ماست؛ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند!»^۱

دشمنان اسلام اصرار داشتند که مسلمانان و شخص پیامبر را در برابر حوادثی که رخ می دهد ناراحت کنند، لذا هنگامی که مصیبتی برای مسلمانان پیش می آمد اظهار خوشحالی می کردند و آن را دلیل بر عدم حقانیت اسلام می گرفتند. خداوند به پیغمبر گرامی اش می فرماید: «بگو این حوادث قضای الهی است او مولای ماست (و برای ما غیر از نیکی نمی خواهد و به همین دلیل ما بر او توکل می کنیم). این منطق منافقان را مأیوس و دوستان را امیدوار می کرد.

البته طبیعی است که انسان با از دست دادن مال و ثروت یا مقام و فرزند و امثال آن غمگین می شود؛ ولی برای مؤمن این غمگینی امر موقتی است؛ هنگامی که در قضای الهی فکر کند و به این نکته توجه نماید که خداوند هم حکیم است هم رحمان و رحیم است و چیزی جز خیر بندگان را نمی خواهد در این حال غم و اندوه فروکش می کند و جای خود را به رضا و تسلیم می دهد. در دومین جمله حکیمانه می فرماید: «و آنکس که از مصیبتی که به او رسیده شکایت کند از پروردگار شکایت کرده است»؛ (وَمَنْ أَصْبَحَ يَشْكُو مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ فَقَدْ أَصْبَحَ يَشْكُو رَبَّهُ).

این جمله در واقع جمله سابق را تکمیل می کند، زیرا حوادث تلخ گاه به

۱. توبه، آیه ۵۰ و ۵۱.

شکل ضرر و زیان خودنمایی می‌کند و گاه به صورت مصیبت؛ آن کس که ایمان و توحیدش کامل است می‌داند در این مصائب نیز حکمت‌ها و رحمت‌هایی است و به همین دلیل زبان به شکایت نمی‌گشاید که اگر زبان به شکایت بگشاید در واقع از خداوندی که این مصیبت را مقدر کرده شکایت کرده است.

البته همان‌طور که در بالا گفتیم اینها مربوط به ضررها و مصائبی است که خود ساخته نباشد، بلکه از دایره اختیار ما بیرون باشد.

جالب این‌که بعضی برای این‌که زبان به شکایت بگشایند چرخ گردون را مخاطب قرار می‌دهند و زمانه را نفرین می‌کنند که نمونه‌های آن در اشعار شعرا و نثر نویسندگان فراوان است؛ اما اگر درست آن را بشکافیم گاهی این شکایت به شکایت از پروردگار باز می‌گردد.

همان‌گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ؛ زمانه را دشنام ندهید، زیرا این همان خداوند است (که با این تعبیر بیان شده است)».^۱

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «لَا تَسُبُّوا الرِّيحَ فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ وَلَا الْجِبَالَ وَلَا السَّاعَاتِ وَلَا الْأَيَّامَ وَلَا اللَّيَالِيَ فَتَأْتُمُوا وَيَرْجِعَ إِلَيْكُمْ؛ بادها را دشنام ندهید زیرا از طرف خدا مأمورند و نه کوه‌ها و نه ساعت‌ها و نه روزها و شب‌ها را که اگر این کار را کنید مرتکب گناه شده‌اید و آن لعن و نفرین، به خود شما باز می‌گردد».^۲

البته گاه انسان برای جلب آرامش مصیبت خود را با دوستان مؤمن در میان می‌گذارد تا آن‌ها به او تسلی دهند، این ضرری ندارد؛ ولی گاه نزد غیر آنها شکایت می‌کند که این کار، زیان‌بار است.

۱. عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۵۶.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۴۴.

البته شکایت کردن به درگاه خداوند نه تنها عیبی ندارد، بلکه نوعی دعا و تضرع و درخواست از اوست و در دعا‌های معصومان هم آمده است، همان‌گونه که یعقوب پیغمبر بعد از آنکه یوسف و بنیامین را از دست داد در برابر سرزنش افراد گفت: «﴿قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾»؛ گفت: من غم و اندوهم را تنها به خدا شکوه می‌کنم؛ و از خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید!»^۱

نیز در مناجات دوم از مناجات‌های پانزده گانه امام سجاد (علیه السلام) می‌خوانیم: «إِلَهِي إِلَيْكَ أَشْكُو نَفْسًا بِالسُّوءِ أَمَّارَةً».

سپس در سومین گفتار حکیمانه می‌افزاید: «کسی که در برابر ثروتمندی به علّت ثروتش تواضع کند، دو سوم دین خود را از دست داده است»؛ (وَمَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ لَغِنَاهُ ذَهَبَ ثُلُثَا دِينِهِ).

در این‌که چگونه تواضع کردن در برابر ثروتمندی برای غنای او سبب می‌شود که دو سوم دین انسان بر باد رود، توجیهات فراوانی از سوی شارحان نهج البلاغه ذکر شده است.

۱. همان‌گونه که در حکمت ۲۲۷ گذشت، ایمان دارای سه رکن است: معرفت قلبی، اقرار زبانی و عمل به ارکان دین؛ کسی که در برابر چنین ثروتمندی خضوع می‌کند در واقع اقرار زبانی به توحید را با کلمات تملق‌آمیزش در هم شکسته و همچنین خضوعی که باید در برابر ذات پاک پروردگار داشته باشد به وسیله خضوع در مقابل این ثروتمند، به شرک آلوده کرده است، بنابراین دو رکن از ارکان ایمان را بر باد داده، هرچند ایمان قلبی او محفوظ مانده باشد.^۲

۲. کمال نفس انسانی به وسیله علم و عفت و شجاعت است و کمال قوه

۱. یوسف، آیه ۸۶.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ذیل حکمت مورد بحث؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶۹.

شهوانی به داشتن عفت و کمال قوه غضبی به داشتن شجاعت است و از آنجا که فروتنی در مقابل ثروتمند برای ثروتش موجب علاقه زیاد به دنیا و خارج شدن از فضیلت عفت می شود و همچنین سبب بیرون رفتن از دایره حکمت و دانش است که باید هر چیز را به جای خود بگذارد به این ترتیب دو رکن از ارکان سه گانه فضیلت و کمال انسانی از بین می رود.^۱

ولی این توجیه قابل نقد است، زیرا چنین کسی فضیلت سوم او که شجاعت است نیز برای این خضوع ذلیلانه از بین می رود، بنابراین هر سه رکن فضیلت از میان رفته است.

۳. توجیه سوم این است که منظور از دو ثلث، بخش اعظم دین است که مجازا اطلاق دو ثلث بر آن شده، زیرا انسانی که در برابر غیر خدا برای غنایش تواضع می کند و او را در واقع روزی رسان خود می پندارد آلوده به شرک شده است و می دانیم که توحید، اعظم بخش های دین است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: هنگامی که آیه شریفه «لَا تَمُدَّنْ عَيْنَكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ...» (بنابر این)، هرگز چشم خود را به مواهب مادی، که به گروه هایی از آنها دادیم، مدوز» نازل شد.^۲ پیغمبر صلی الله علیه و آله بیان مشروحی فرمود؛ از جمله فرمود: «مَنْ أَتَى ذَا مَيْسَرَةٍ فَتَخَشَّعَ لَهُ طَلَبَ مَا فِي يَدَيْهِ ذَهَبٌ ثَلَاثًا دِينَهِ؛ کسی که نزد ثروتمندی برود و به امید استفاده آنچه او در اختیار دارد، در برابر او خضوع کند دو سوم دینش بر باد رفته است».

سپس امام صادق علیه السلام به راوی این روایت (مفضل بن عمر) فرمود: (در تفسیر این جمله) عجله نکن. کسی که نزد دیگری برود که دارای امکاناتی است و او را احترام و توقیر کند گاهی لازم است که چنین کاری را انجام دهد، زیرا می خواهد

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ذیل حکمت مورد بحث.

۲. طه، آیه ۱۳۱.

شکر نعمت را بگزارد (بنابراین چنین کسی دو ثلث دینش از بین نمی‌رود).^۱

۴. توجیه دیگر این است که لازمه خضوع در برابر غیر خداوند این است که انسان عمل خود را برای غیر خدا قرار داده باشد و بزرگ شمردن مال در واقع نشانه ضعف یقین است، بنابراین چیزی جز اقرار به زبان باقی نمی‌ماند.^۲

این توجیه نیز قابل ایراد است، زیرا این‌گونه اشخاص معمولاً در مقابل اغنیا تعبیرات شرک‌آلودی می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند: امید ما اول به خدا و بعداً به توسل یا می‌گویند همه امید ما به توسل، بنابراین هر سه بخش از دینش مطابق این توجیه از بین می‌رود.

بهترین توجیه همان است که در ابتدا گفته شد.

به هر حال شک نیست که تواضع در برابر ثروتمندان برای ثرویشان هم موجب ذلت تواضع‌کننده است و هم طغیان ثروتمندی که به او تواضع شده تا آنجا که گویی خود را روزی رسان می‌داند و دیگران را روزی‌خوار خودش و متأسفانه این رذیله اخلاقی در افراد بسیاری دیده می‌شود؛ اما در هر حال نباید احترام ثروتمندان مؤمن و صالح را به سبب خدماتشان به نیازمندان و جامعه اسلامی را مصداق این حدیث دانست؛ آن در واقع فضیلتی است و ادای حقی. آن‌گاه امام (علیه السلام) در چهارمین نکته حکیمانه می‌فرماید: «کسی که قرآن بخواند و پس از مرگ وارد آتش دوزخ گردد از کسانی بوده که آیات خدا را استهزا می‌کرده است»؛ «وَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَمَاتَ فَدَخَلَ النَّارَ فَهُوَ مِمَّنْ كَانَ يَتَّخِذُ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا».

قرائت قرآن چندگونه است: گاه انسان مؤمن قرآن را تلاوت می‌کند و گوش جان به آیاتش می‌سپارد تا پیام خدا را از لابه‌لای آن بشنود و زندگی خود را با آن هماهنگ سازد و به گفته امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه متقیان: «أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ

۱. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۷۸.

۲. همان، ج ۷۵، ص ۵۶، پاورقی شماره ۲.

أَقْدَامُهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً يُحَزُّونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعاً وَتَطَلَّعَتْ نَفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقاً وَظَنُّوا أَنَّهَا نَصَبٌ أَعْيَنَهُمْ وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ؛ پرهیزگاران در دل شب بر پا می‌خیزند و قرآن را با تدبر قرائت می‌کنند و جان خود را با آن محزون می‌سازند و داروی درد خود را از آن می‌گیرند، هرگاه به آیه‌ای برسند که در آن تشویق (به پادشاه‌های الهی) است با علاقه فراوان به آن روی می‌آورند و روح و جانشان با شوق بسیار به آن می‌اندیشد و آن را نصب العین خود قرار می‌دهند و هرگاه به آیه‌ای برخورد کنند که بیم دهنده است گوش دل را برای شنیدن پیام آن باز می‌کنند و گویی صدای زبانه‌های آتش دوزخ با آن وضع مهییش در گوششان طنین‌انداز است».^۱

نیز به فرموده امام صادق (علیه السلام) در دعایی که قبل از تلاوت قرآن خوانده می‌شود: «اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَظْرِي فِيهِ عِبَادَةً وَقِرَاتِي فِيهِ فِكْراً وَفِكْرِي فِيهِ اِعْتِبَاراً وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ اَتَّعِظُ بِبَيَانِ مَوَاعِظِكَ فِيهِ وَاجْتَنِبُ مَعَاصِيكَ؛ خداوند! نگاه مرا به آیات قرآن عبادت و قرائتم را توأم با اندیشه و تفکر مرا در آن مایه عبرت قرار ده و مرا از کسانی قرار ده که از مواعظ تو در آن پند می‌گیرد و از گناهانت پرهیز می‌کند».^۲ گروه دیگری آیات قرآن را تنها برای ثواب قرائت می‌خوانند بی‌آنکه به پیام‌هایش گوش فرا دهند.

گروه سوم نیز اضافه بر این به استهزای آیات می‌پردازند و اگر در سخن استهزا نکنند، عملاً استهزا دارند؛ آیات تحریم ربا را می‌خوانند ولی رباخواری می‌کنند، آیه تحریم غیبت را تلاوت می‌کنند ولی غیبت کردن کار همه روزه

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۲. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۰۷.

آنهاست و همچنین در برابر سایر پیام‌های قرآن. این‌گونه تلاوت نه تنها سبب نجات نیست، بلکه به فرموده امیرمؤمنان (علیه السلام) سبب دخول در آتش جهنم است، چون قرآن را به صورت استهزا قولاً یا عملاً خوانده است و کسی که آیات قرآن را با استهزا بخواند مستحق آتش دوزخ است.

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «رُبَّ تَالِي الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ؛ چه بسا کسانی که قرآن می‌خوانند و در همان حال قرآن آنها را لعنت می‌کند (چرا که هرگز به آن عمل نمی‌کنند)».^۱

مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود داستانی از تاریخ بغداد نقل می‌کند که شخصی می‌گوید: من از کنار قبر «احمد بن طولون» (یکی از امرا و مؤسس دولت طولونیه در مصر و سوریه در قرن سوم هجری) عبور می‌کردم. پیرمردی را می‌دیدم که در کنار قبر او نشسته و قرآن می‌خواند بعد از مدتی او را ندیدم سپس به او برخورد کردم گفتم: تو همان شخص نبودی که در کنار قبر «احمد بن طولون» قرائت قرآن می‌کردی چرا رها ساختی؟ گفت: او خدمت‌هایی به من کرده بود و من دوست داشتم به جبران آن خدمت‌ها مدتی بر سر قبرش قرآن بخوانم گفتم: پس چرا رها کردی؟ گفت: شبی او را در خواب دیدم به من گفت: دوست دارم که این محبت را رها سازی و قرآن در کنار قبر من نخوانی. من به او گفتم چرا؟ گفت: هر آیه‌ای که می‌خوانی: ضربه‌ای بر من می‌کوبند و می‌گویند: آیا این آیه را نشنیدی (پس چرا عمل نکردی؟).^۲

این سخن را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پایان می‌دهیم، فرمود: «أَنْتَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَا نَهَاكَ فَإِذَا لَمْ يَنْهَكَ فَلَسْتَ تَقْرَأُهُ؛ تو تا آن زمان قرآن می‌خوانی که تو

۱. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۸۴.

۲. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۲، ص ۳۱. این داستان علاوه بر تاریخ بغداد در کتاب «المنتظم» (ابن جوزی) ج ۱۲، ص ۲۳۳ نیز آمده است.

را از معصیت الهی باز دارد و اگر باز نداشت قرآن نخوانده‌ای».^۱

سرانجام امام علیه السلام در آخرین جمله حکیمانه به آثار شوم دنیاپرستی اشاره کرده می‌فرماید: «آن کس که قلبش با محبت دنیا پیوند خورده سه چیز او را رها نخواهد کرد: اندوه دائم، حرصی که هرگز او را ترک نمی‌کند و آرزویی که هیچ‌گاه به آن نخواهد رسید»؛ «وَمَنْ لَهَجَ قَلْبُهُ بِحُبِّ الدُّنْيَا التَّاطَ قَلْبُهُ مِنْهَا بِثَلَاثٍ هُمْ لَا يُعْبَهُ وَحِرْصٍ لَا يَتْرُكُهُ وَأَمَلٍ لَا يُدْرِكُهُ».

«لَهَج» از ماده «لَهَج» (بر وزن کرج) به معنای وابستگی و شیفتگی به چیزی است. «التَّاطَ» از ماده «التَّيَاط» به معنای چسبیدن است.

در این کلام حکیمانه امام علیه السلام رابطه حب دنیا را با سه ثمره شوم بیان فرموده است:

نخست این‌که دنیاپرستی همواره با غم و اندوه مستمر همراه است و چنان نیست که یک روز این غم و اندوه باشد و روز دیگر نباشد. (توجه داشته باشید که «غَب» به معنای یک روز در میان است و (لا یَغِب) به معنای همواره و مستمر می‌باشد.

دلیل آن روشن است: انسان دنیاپرست برای به چنگ آوردن دنیا و همچنین برای حفظ آن به کوشش فراوان و گذشتن از موانع زیادی احتیاج دارد که عبور از همه آنها بسیار مشکل است. به همین دلیل غم و اندوهی، پیوسته وجود او را احاطه می‌کند. آیا فلان بدهکار به موقع بدهی خود را می‌پردازد؟ آیا قادر به ادای فلان دین به موقع هست؟ آیا فلان تجارت سود می‌کند یا با شکست مواجه می‌شود و آیا مزارع و باغات من با خشکسالی و آفت روبه‌رو نمی‌شوند؟ و آیا فلان شریک به من خیانت نخواهد کرد؟ و امثال اینها که همچون کابوسی دائماً روح او را می‌فشارد.

۱. شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۲۳ (مطابق نقل میزان الحکمة، ج ۵۲۰۱).

دومین اثر شوم دنیاپرستی حرص است. حرص به معنای زیاده‌طلبی بی دلیل و سیر نشدن از مال و جاه دنیا است. حرص به معنای این‌که:

هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه
همچنان در بند اقلیمی دگر
بدیهی است چنین حرصی آرامش را از انسان می‌گیرد و شب و روز او را به خود مشغول می‌کند.

بالاخره سومین پدیده شوم آن آرزوهای طول و دراز است که امام (علیه السلام) با جمله «لَا يُدْرِكُهُ» (آن را به دست نمی‌آورد) به آن اشاره فرموده است؛ آرزوهایی که گاهی چند برابر عمر آدمی برای رسیدن به آن نیز کفایت نمی‌کند، آرزوهای نامعقولی که به چنگ آوردن آن هزارگونه بدبختی و ذلت و گرفتاری دارد و آرامش انسان را بر هم می‌زند.

خوشا به حال قناعت پیشگان که نه آن اندوه بی‌پایان را دارند و نه آن حرص خطرناک شرربار و نه آرزوهای طولانی کشنده.

در حدیثی که از فاطمه دختر امام حسین از پدرش (علیه السلام) از جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده آمده است: «الرَّغْبَةُ فِي الدُّنْيَا تَكْثُرُ الْهَمَّ وَالْحُزْنَ وَالزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا يُرِيحُ الْقَلْبَ وَالْبَدَنَ؛ دنیاپرستی غم و اندوه انسان را زیاد می‌کند و زهد و قناعت در دنیا هم قلب را آرامش می‌بخشد و هم بدن را».^۱

در حدیث پرمعنای دیگری نیز از آن حضرت در این زمینه می‌خوانیم: «أَنَا زَعِيمٌ ثَلَاثٍ لِمَنْ أَكَبَّ عَلَى الدُّنْيَا: بِفَقْرٍ لَا غِنَاءَ لَهُ وَبِشُغْلٍ لَا فَرَاغَ لَهُ وَبِهِمْ وَحُزْنٍ لَا انْقِطَاعَ لَهُ؛ من ضامنم کسی که خود را بر دنیا بیفکند سه چیز را دریافت خواهد داشت: فقری که هرگز بی‌نیازی در آن نخواهد بود و گرفتاری که هرگز فراغتی ندارد و غم و اندوهی که هیچ‌گاه قطع نمی‌شود».^۲

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۹۱، ح ۶۵.

۲. همان، ص ۸۱.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا، وَبِحُسْنِ الْخُلُقِ نَعِيمًا، وَسُئِلَ عَلَيْهِ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾، فَقَالَ: هِيَ الْقَنَاعَةُ.

امام علیؑ فرمود:

مُلک قناعت برای انسان کافی است و حسن خلق به عنوان نعمت و از امام علیؑ از

تفسیر آیه ﴿فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾ سؤال کردند

فرمود: «منظور قناعت است».^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در مصادر می‌گوید: جمله اول در غررالحکم با اضافه‌ای نقل شده که در نهج البلاغه نیست (و نشان می‌دهد از منبع دیگری دریافت داشته؛ ولی در غررالحکم موجود در نزد ما فقط جمله «کفی بالقناعة ملكاً» ذکر شده است). سپس اضافه می‌کند که جمله دوم که تفسیر حیات طیب به قناعت است در بسیاری از کتب و تفاسیر از آن حضرت و از غیر آن حضرت نقل شده است. آن‌گاه اشاره به تفسیر علی بن ابراهیم، فخر رازی، کشاف و امالی شیخ طوسی و ادب الدین و الدنیای ماوردی و برهان سید بحرانی می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۴).

شرح و تفسیر

حیات طیبہ

امام علیہ السلام در این کلام نورانی به اهمیت قناعت و حُسن خلق اشاره می‌کند، می‌فرماید: «مُلک قناعت برای انسان کافی است و حُسن خلق به عنوان نعمت»؛ (کَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا، وَبِحُسْنِ الْخُلُقِ نَعِيمًا).

سپس مرحوم سید رضی می‌افزاید: «از امام علیہ السلام از تفسیر آیه ﴿فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾ سؤال کردند فرمود: «منظور از حیات طیبہ قناعت است»؛ (وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً فَقَالَ هِيَ الْقَنَاعَةُ).

امام علیہ السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته مهم به زبان کنایه اشاره کرده است: نخست مُلک قناعت را برای انسان کافی می‌داند، زیرا کسی که به حد اقل زندگی قانع شود نه نیازی به خلق روزگار دارد و نه محتاج به حاجت بردن نزد این و آن، آرامشی بر وجود او حکمفرماست و لذتی را که او از زندگی توأم با قناعت خود می‌برد هیچ سلطانی از مملکت وسیع و گسترده خود نخواهد برد و به گفته شاعر: مُلک آزادگی و گنج قناعت گنجی است

که به شمشیر میسر نشود سلطان را

تعبیر به «مُلک» (مملکت و کشور) اشاره به اهمیت فوق العاده قناعت است که گویی زندگی قانعانه معادل حکمرانی بر کشوری پهناور است.

همین معنا در ذیل گفتار حکیمانه ۵۷ به تعبیر دیگری گذشت، آنجا که فرمود:

«الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ؛ قَنَاعَتٌ مَالِيٌّ اسْتِ كِه پاییان نمی پذیرد» در خطبه قاصعه^۱ و موارد دیگر نیز کلامی از امام (علیه السلام) در فضیلت قناعت ذکر شده است. در حدیث پرمعنایی از امام صادق (علیه السلام) در کتاب کافی آمده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ فَلْيُحْمَدِ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ وَمَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلْيَسْأَلْهُ إِيَّاهَا؛ خدای متعال پیامبر خود را به فضایل اخلاقی اختصاص داده است. کسی که آن فضایل را داشته باشد خدا را به سبب آن شکر گوید و کسی که نداشته باشد از پیشگاه خداوند متعال آن را تقاضا کند».

راوی می گوید: از امام (علیه السلام) پرسیدم آن فضایل اخلاقی چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: «الْوَرَعُ وَالْقَنَاعَةُ وَالصَّبْرُ وَالشُّكْرُ وَالْحِلْمُ وَالْحَيَاءُ وَالسَّخَاءُ وَالشَّجَاعَةُ وَالْغَيْرَةُ وَالْبِرُّ وَصِدْقُ الْحَدِيثِ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ؛ تقوا و قناعت و صبر و شکیبایی و شکر و بردباری و حیا و سخاوت و شجاعت و غیرت و نیکوکاری و راستگویی و ادای امانت. (که مجموعاً دوازده صفت برجسته می شود)».^۲

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «مَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ؛ کسی که به آنچه خدا به او روزی داده قانع باشد از غنی ترین مردم است».^۳

سعدی گویا از همین احادیث بهره گرفته که در گلستان خود از سائلی چنین نقل می کند که خطاب به گروهی از ثروتمندان چنین می گفت: ای خداوندان نعمت! اگر شما را انصاف بودی و ما را قناعت رسم سؤال از جهان برخواستی. ای قناعت توانگرم گردان که برای تو هیچ نعمت نیست گنج صبر اختیار لقمان است هر که را صبر نیست حکمت نیست

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲. کافی، ج ۲، ص ۵۶، ح ۳.

۳. همان، ص ۱۲۹، ح ۹.

در تفسیر «قناعت» تعبیرات مختلفی در منابع لغت و تعبیرات بزرگان آمده که تضادی با هم ندارند:

بعضی قناعت را به معنای رضایت به آنچه خدا به انسان داده تفسیر کرده‌اند و برخی به راضی بودن به کمتر از نیازها و عده‌ای به رضایت به حداقل زندگی و گاه گفته‌اند قناعت آن است که انسان در برابر آنچه خدا به او داده است خشنود باشد و بیش از آن را طلب نکند و این همان حقیقتی است که بسیاری از بارهای زندگی را از دوش انسان بر می‌دارد.

این سخن را به یک حدیث قدسی که مرحوم علامه مجلسی در جلد ۷۵ بحارالانوار آورده است پایان می‌دهیم: خداوند به داود و حی فرستاد ای داود! من پنج چیز را در پنج چیز قرار دادم و مردم آن را در پنج چیز دیگر جست‌وجو می‌کنند و به آن نمی‌رسند. من علم را در گرسنگی (کم خوردن) و تلاش و کوشش قرار دادم و مردم آن را در شکمبارگی و راحتی می‌طلبند و به آن نمی‌رسند. من عزت را در طاعت قرار دادم و آنها آن را در خدمت سلاطین جست‌وجو می‌کنند و نمی‌یابند. غنا و بی‌نیازی را در قناعت قرار دادم و آنها آن را در فزونی مال می‌طلبند و نمی‌یابند. رضایم را در مخالفت با نفس قرار دادم و آنها آن را در رضایت نفس جست‌وجو می‌کنند و نمی‌یابند و راحتی و آسودگی را در بهشت قرار دادم و آنها آن را در دنیا می‌طلبند و به آن نمی‌رسند.^۱

دومین نکته‌ای را که در اینجا امام علیه السلام به آن اشاره فرموده همان حسن خلق است که آن را نعمتی مهم و با عظمت شمرده و به راستی حسن خلق هم نعمتی است در دنیا، چرا که قلوب مردم را به انسان متوجه می‌سازد و همه به عنوان انسانی با فضیلت به او می‌نگرند و هم مایه نجات وی در آخرت است، زیرا در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «أَكْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ أُمَّتِي الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَحُسْنُ

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۵۳، ح ۲۱.

الْخُلُقُ؛ بیشترین چیزی که امت من به وسیله آن وارد بهشت می شوند پرهیزگاری و حسن خلق است».^۱

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ؛ در ترازوی اعمال هیچ کس در قیامت چیزی بهتر از حسن خلق گذارده نمی شود».^۲

اما جمله اخیر امام (علیه السلام) اشاره به آیه شریفه ۹۷ سوره «نحل» است که می فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»؛ هر کس کار شایسته ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، به طور مسلم او را حیات پاکیزه ای می بخشیم».

در تفسیر «حَيَاةً طَيِّبَةً» مفسران تعبیرات مختلفی دارند: بعضی آن را به قناعت آن گونه که امام (علیه السلام) در اینجا تفسیر فرموده، تفسیر کرده اند و برخی به عبادت توأم با روزی حلال و یا توفیق به اطاعت فرمان خدا و روشن است که این امور با هم منافاتی ندارد و حیات طیبه همه آنها مخصوصاً قناعت را شامل می شود، زیرا قناعت، انسان را بی نیاز از مردم و آزاد از پیچ و خم های زندگی ثروتمندان می سازد و فرد می تواند آسوده خاطر و سربلند زندگی کند.

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰۰، ح ۶.

۲. همان، ص ۹۹، ح ۲.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

شَارِكُوا الَّذِي قَدْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الرِّزْقُ، فَإِنَّهُ أَخْلَقَ لِلْغِنَى،
وَأَجْدَرُ بِإِقْبَالِ الْحَظِّ عَلَيْهِ.

امام علیه السلام فرمود:

باکسی که روزی به او روی آورده شریک شوید که برای بی نیاز شدن مؤثرتر
و جهت روی آوردن بهره‌مندی مناسب‌تر است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر می‌گوید: این کلام نورانی در غررالحکم و در ربیع الابرار (زمخشری) با تفاوت‌هایی آمده است که نشان می‌دهد آنها آن را از منابع دیگر گرفته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۴).

شرح و تفسیر

با چنین کسی شریک شوید

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به یکی از طرق تحصیل غنا اشاره کرده می‌فرماید: «با کسی که روزی به او روی آورده شریک شوید که برای بی‌نیاز شدن مؤثرتر و جهت روی آوردن بهره‌مندی مناسب‌تر است»؛ (شَارِكُوا الَّذِي قَدْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الرِّزْقُ، فَإِنَّهُ أَخْلَقَ لِلْغِنَى، وَأَجْدَرُ بِإِقْبَالِ الْحَظِّ عَلَيْهِ).

بعضی از مفسران، این کلام حکیمانه را بر حقیقت داشتن بخت و اقبال حمل کرده و گفته‌اند: چیز مرموزی به نام بخت و اقبال وجود دارد که در بعضی هست و در برخی نیست. آنها که دارای بخت خوب و شانس و طالع‌اند به هر کجا روی آورند با موفقیت روبرو می‌شوند، درها به رویشان گشوده و گره‌ها باز می‌شود و مشکلات حل می‌گردد و موانع برطرف می‌شود. گویی زندگی را نوعی بخت‌آزمایی پنداشته‌اند که عده‌ای بدون هیچ دلیل منطقی پیروزی‌های مهمی پیدا می‌کنند و عده‌ای باز بدون هیچ دلیلی محروم می‌شوند. همان‌گونه که در بعضی از شروح نهج‌البلاغه آمده که بعضی گفته‌اند: بخت به منزلهٔ مردی نابینا و گنگ و کر است که در برابر او مقداری جواهرات و سنگ‌ریزه باشد و او با هر دو دستش بی‌حساب آنها را به سوی حاضران پرت کند، گروهی بی‌دلیل جواهرات را به چنگ می‌آورند و گروه دیگری سنگ‌ریزه‌ها را. در حالی که این سخن صحیح به نظر نمی‌رسد.

درست است گاهی پاره‌ای از تصادف‌ها سبب پیشرفت بعضی از اشخاص نالایق و عقب‌ماندگی برخی از افراد لایق می‌شود؛ ولی اینها را باید استثنایی دانست. اساس پیشرفت بر تلاش و کار و مدیریت و نظم و تدبیر است. ممکن است بعضی عوامل موفقیت و پیروزی اشخاص بر ما روشن نباشد ولی به یقین آنها که موفقیت بیشتری در امور اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و نظامی و مانند آن را پیدا می‌کنند دارای امتیازاتی هستند که دیگران ندارند؛ خواه این امتیازات برای ما روشن شده باشد یا نه و این که امام (علیه السلام) می‌فرماید: با کسانی که روزی به سوی آنها روی آورده شریک شوید، ممکن است اشاره به همین عوامل موفقیت و بهره‌گرفتن از مدیریت و لیاقت‌های آنها باشد و به این ترتیب مسئله اقبال و شانس از جنبه خرافاتی بیرون می‌آید و به صورت مستدل و منطقی خودنمایی خواهد کرد.

مرحوم کمره‌ای در ادامه بحث منهاج البراءة در ذیل این کلام حکیمانه، این گفتار امام (علیه السلام) را اشاره به استفاده کردن از یک اصل اقتصادی مهم می‌داند که ممالک پیشرفته از آن بهره می‌برند، وی می‌گوید: آنها اساس کار اقتصادی خود را بر تأسیس شرکت‌ها و تعاون در فعالیت‌های اقتصادی گذارده‌اند.

سپس می‌افزاید: یک دست به یقین کوتاه است و هر انسانی آمادگی برای بخشی از فعالیت‌های ثمربخش دارد؛ اما هنگامی که گروهی دست به دست هم بدهند و استعدادها و تخصص‌های خود را بسیج کنند، عوامل تأثیرگذار بیشتر می‌شود و سود بیشتر خواهند برد.^۱

البته آنچه مرحوم کمره‌ای گفته صحیح است؛ ولی کلام امام (علیه السلام) ناظر به اصل شرکت نیست، بلکه امام (علیه السلام) می‌فرماید: با آنهایی که در زندگی اقتصادی خود موفقیت بیشتری پیدا کرده‌اند شرکت کنید و از عوامل موفقیت آنها بهره‌مند شوید.

۱. منهاج البراءة، ج ۲۱، ص ۲۹۹.

از آنچه گفته شد پاسخ بعضی از سخنان مرحوم «مغنیه» که در شرح نهج البلاغه اش آورده روشن می شود و نیازی به ذکر آن نیست.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لَا تُخَالِطُوا وَلَا تُعَامِلُوا إِلَّا مَنْ نَشَأَ فِي الْخَيْرِ؛ دوستی و معامله نکنید مگر با کسانی که در خیر و نیکی پرورش یافته اند».^۱

* * *